

ایشان برسد خود اعلان خواهند فرمود \* و من همین قدر مأثورم  
 که بشارت دهم بظهور باب \* و شاهد من توقیعی است که از شیراز  
 همراه آورده ام \* چون اسم شیراز من دون قصد از روی سهو و یا  
 اراده باطنیه آطیبه از زبان جناب بسطامی جاری شد جناب حاجی سید  
 جواد بر حسب سابقه می که داشت فوراً ذهنش بجناب نقطه اولی  
 متوجه شد و اظهار کرد که یقین دارم حضرت باب اسم مبارکش سید  
 علی محمد است \* پس سایر شئون ایشان را از حسب و نسب و اخلاق  
 و اطوار بر شمرد جناب بسطامی مضطربانه گفت حال که خودتان بحدس  
 شناختید مؤکداً بشما میگویم که نهی شدید است البته نامشان را نزد  
 کسی ذکر نمرمائید \* تا خود اعلان فرماید \* چون چندی گذشت  
 ملا علی بسطامی را بحبس بغداد بردند \* و بعد از زجر بسیار وی را  
 تحت الحفظ باسلامبول فرستادند و در عرض راه از کثرت زجر و اذیتی  
 که بر او وارد شد دوام نیاورده از جهان در گذشت \* و میتوان  
 گفت او اول شهیدی است که در راه نقطه اولی فداکاری کرده \*  
 طولی نکشید که ندای نقطه اولی از مکه بانند و گوش زده هر بلید  
 و هوشمند شد \* و آتش اشتیاق سرتاپای وجود حاج سید جواد را فرا  
 گرفته در صدد برآمد که بخدمتشان مشرف آید \* تا اینکه اسباب  
 مسافرتش فراهم شده بسمت بو شهر و شیراز حرکت کرد \*  
 و از غرائب امور اینکه صائین نامی بود هندی که سید مزبور  
 و جمع دیگر بدو حسن ظنی داشتند هنگام حرکت خواست وی را  
 وداع گوید بمسجد جنب حرم حضرت سید الشهداء شتافت و او را  
 در مراقبه یافت \* پس قصد سفر خود را بر کاغذی نوشته بوی آراه  
 داد او در جواب حروفی را با اعداد نوشته باوداد \* و سید مزبور بعد  
 از زحمات بسیار این چهار کلمه را از آن استخراج کر ( مهدی )  
 ( موجود ) علی محمد ( رب ) اما حاج سید جواد وقتی وارد شیراز شد



از طرف شاه باعطای يك راس اسب خاصه و يك صد تومان وجه  
 تقدیمتخرگشته بطریق شیرازر بسیار شد \* و برخی بر آنند که  
 جناب آقا سید یحیی خود بنفسه طالب فخص بود و چون نزد سلطان  
 تقریبی داشت اراده خود را بشاه و وزیر اعظم یعنی حاجی میرزا آقاسی  
 توسط لطف علی خان پیش خدمت ابراز و کشف این راز نمود \* که  
 مرا مقصد چنان است که بشیراز رفته تحقیقی در حقیقت امر باب  
 نمایم لهذا محمد شاه و وزیر اعظم نیز او را مساعدت کردند \* و تمنا نمودند  
 که هر چه بر شما واضح گردد بماتبویسید \* در هر صورت با مساعدت  
 سلطان و وزیر بسمت شیراز حرکت فرمود و در موقعی وارد شیراز  
 شدند که باب مروده علی با باب مسدود شده بود \* و باینی که ذکر  
 شد برای ملاقات حاجی سید جواد و قلیلی از اهل و داد از طرف  
 خانه حاجی سید علی خال مفتوح بود \* و شبها با کمال حکمت و تقیه  
 معدودی از محارم و خواص اصحاب بخانه خال میرفتند \* و نقطه  
 اولی از همان راه بدان منزل تشریف آورده ساعتی چند ایشان را  
 از حال و مقال خود بهره مند فرموده آخر شب بمنزل خویش مراجعت  
 میفرمودند و نظر با استعداد فتنه و فساد \* و توجه و تعرض ارباب عناد  
 صوم اصحاب از فیض حضور محروم بودند \* حتی بیلابد سایر مرقوم  
 فرموده بودند که احیاب بطرف شیراز مسافرت نمایند \* بحال مناسباتی  
 چند جناب آقا سید یحیی بمنزل حاجی سید جواد آمده با ایشان  
 در خصوص ملاقات با نقطه اولی مشاوره و مذاکره کردند \* و شاید  
 قبل از وقت ابدانصور نمی نمودند که مثل حاجی سید جواد شخصی  
 با آن علم و تقوی و زهد و ورع و دانش و بینش باینی باشد \* و بی  
 پس از ملاقات معلوم شد که ایشان چندان ارادت دارند که  
 از نام نقطه اولی منقلب و منعذب میگردند \* پس از مذاکراتی  
 چند اسباب ملاقات را بهمین رویه که ذکر شد فراهم کردند

واز موج بیانات حضرت چون بحر در جوش و خروش بودند \*  
تا اینکه بر حسب معمول شام صرف شد و حضرت باب بمنزل خویش  
تشریف بردند \* پس حاجی سید جواد آن جزوه را توسط غلام  
ایشان که مبارک نام داشت ارسال حضور نموده گفت بحضرت عرض  
نمائید که این سؤال نیست که جناب آقا سید یحیی تقدیم نموده و عنای  
جواب کرده \* بعد از آن هر يك بمحلی که مقرر بود استراحت کردند  
و در آن اوان اکثر از اصحاب و احباب متعجب بودند \* و هنگام  
سحر برمیخواستند و بنام شب و دهامیبر داختمند \* چون بر حسب  
معمول وقت سحر بر خواسته مشغول وضو و نماز شدند قبیل  
از صبح بود که مبارک غلام نقطه اولی آمد و جزوه ئی را در جواب  
سئوالات آقا سید یحیی که بخط خود نقطه اولی مرقوم شده بود  
و در کمال اتفاق و امتانت بحسن خط و بیان مطرز گشته بود تقدیم نمود  
همین که چشم آقا سید یحیی بخط و بیان آنحضرت افتاد و اندک در مطالعه  
آن دقت کرد ناگهان حالتش دگرگون شد \* چند آنکه حال رقص  
و طرب در او ظاهر گشت \* و با آن وقار و متانت و رتبه و مکانتی که  
داشت همه چیز خود را فراموش کرده حالت جذب و شوری اظهار  
نمود که رفقاء وی راهمی گفتند که ای جناب آقا سید یحیی شمارا چه  
میشود \* و جبراً وقار خود را از دست داده اید \* فرمود آنچه  
میخواستم یافتم \* شمارا بخدا ملاحظه نمائید \* من که سالها در  
خانواده علم و فضل پرورش یافته از عهد مهد تا کنون گوشم بمعارف  
و فنون آشنا بوده در مدت يك هفته بزحمت فکر و تغیر عبارت  
و انشاء سئوالات مشکله و مسائل معضله ئی ترتیب دادم \* اما حضرت  
ایشان که از خانواده حرفت و تجار تند و جز ایامی چند در مکتب  
شیخ عباد در مدارس عالی تحصیل فرموده و همواره بکسب مشغول  
بوده اند \* دیشب ساعت پنج که بمنزل تشریف برده اند این سئوالات

واز موج بیانات حضرت چون بحر در جوش و خروش بودند \*  
 تا اینکه بر حسب معمول شام صرفه شد و حضرت باب بمنزل خویش  
 تشریف بردند \* پس حاجی سید جواد آن جزوه را توسط غلام  
 ایشان که مبارک نام داشت ارسال حضور نموده گفت بحضرت عرض  
 نمائید که این سؤال نیست که جناب آقا سید یحیی تقدیم نموده و نمای  
 جواب کرده \* بعد از آن هر يك بمحلی که مقرر بود استراحت کردند  
 و در آن اوان اکثر از اصحاب و احباب متعجب بودند \* و هنگام  
 سحر بر میخواستند و بنام شب و دعاهای میبردند \* چون بر حسب  
 معمول وقت سحر بر خواسته مشغول وضو و نماز شدند قبل  
 از صبح بود که مبارک غلام نقطه اولی آمد و جزوه بی را در جواب  
 سؤالات آقا سید یحیی که بخط خود نقطه اولی مرقوم شده بود  
 و در کمال اطمینان و متانت بحسن خط و بیان مقرر گشته بود تقدیم نمود  
 همین که چشم آقا سید یحیی بخط و بیان آنحضرت افتاد و اندک در مطالعه  
 آن دقت کرد ناگهان حالتش دگرگون شد \* چند آنکه حال رقص  
 و طرب در او ظاهر گشت \* و با آن وقار و متانت و رتبه و مکانی که  
 داشت همه چیز خود را فراموش کرده حالت جذبه و شوروی اظهار  
 نمود که رفقاء وی راهمی گفتند که ای جناب آقا سید یحیی شمارا چه  
 میشود \* و چرا وقار خود را از دست داده اید \* فرمود آنچه  
 میخواستم یافتم \* شمارا بخدا ملاحظه نمائید \* من که سالها در  
 خانواده علم و فضل پرورش یافته از عهد مهد تا کنون گوشم بمعارف  
 و فنون آشنا بوده در مدت يك هفته بزحمت فکر و تفییر عبارت  
 و انشاء سؤالات مشکله و مسائل معضله بی ترتیب دادم \* اما حضرت  
 ایشان که از خانواده حرفت و تجار تند و جز ایامی چند در مکتب  
 شیخ عباد در مدارس عالی تحصیل فرموده و همواره بکسب مشغول  
 بوده اند \* دیشب ساعت پنج که بمنزل تشریف برده اند این سؤالات

تقدیم شده و اینک قبل از صبح این جواب بدین متانت که خود کتابی  
 همین است ارسال فرموده اند \* شمارا بخدا این مطالب را در چه مقدار  
 از وقت مرقوم فرموده اند \* الحمد لله شبهه برای من اماند که حضرت  
 ایشان مهبط وحی و الهام ربا نیند \* و هر چه از بنان و بیان ایشان  
 تراوش کنند نیست مگر بقوه الهامات آطیه \* و از این پس مراسم تنفی  
 فرموده اند از خواص خوارق عاداتیکه منظور نظر عموم است \*  
 و با فرض ظهور ثری بر آن مرتب نیست \* و شبهه فی نمائنده که تفسیر  
 سوره کوثر نیز بجهت جناب آقا سید یحیی صادر و نازل شده \* آن  
 تفسیر هم در نظر او بی نهایت جلوه کرده چه کوچک ترین سوره قرآنی  
 سوره کوثر است و بزرگ ترین تفسیریکه حاوی مسائل مهمه است از خواه  
 و بنان نقطه بیان صادر گشته \* و آنچه را ملا جعفر واعظ قزوینی  
 در تاریخ خود نوشته این است \* که جناب آقا سید یحیی فرموده که  
 در شیراز بحضور مبارکشان مشرف شدم و دلیل و برهان و بیانات طلب  
 کردم هر چه را طلبیدم عنایت فرمودند \* تا اینسکه شرح سوره  
 کوثر را طلب کردم فرمودند تحریراً یا تقریراً عرض کردم تحریراً \*  
 پس قلم و کاغذ طلبیدند و بسرعتی که حرکت انامل مبارک معلوم نمیشد  
 آن تفسیر را مرقوم فرمودند \* و جواهر ثنینه فی برصفحات قرطاس  
 ریختند که من و عالمی را بی نیاز فرمودند \* و چون بمن عطا کردند دیدم  
 زیاده از دو هزار بیت کتاب است که در حضور من نازل و مرقوم  
 شده لهذا مرا یقین حاصل شد که آنحضرت باب علم آلهی و مهبط وحی  
 ربانی است \* و از عبارات تاریخ ملا جعفر مذکور برمی آید که آقا  
 سید یحیی در ابتداء با طریقه شیخ و سید مخالف بوده \* ولی اخیراً  
 ارادت تامی پیدا کرده بقسمی که در قزوین بر منبر باثبات طریقه ایشان  
 پرداخته \* و بعد از مراجعت از شیراز هم کرة اخیری در قزوین بمنبر  
 برآمده علامات ظهور را اثبات میفرموده و مردم را بقرب زمان لقاء

بجلا سید بصیر مردی عرفان دوست بود و با بزرگان و عظامی هر  
حزب خلطه و آمیزش همی کرد \* و سفری بایران آمد و در کرمان  
در مرای وکیل الملک منزل داشت \* و آیاتی چند را با خدای که همراه  
داشت در آنجا مقیم شده با وضع و شریف با خلقی لطیف مساجبت  
میکرد \* و در ماهان کرمان بر سر مقبره شاه نعمت الله رفته آیاتی  
معسکف شد \* و بختم و دعا و مراقبه و ریاضت مشغول گشت \* پس  
عزیمت عتبات نموده در بمبوجه شهرت و صیت حاجی سید کاظم رشتی  
وارد عراق عرب شد \* و چندین جلسه از حضور ایشان استفاده نموده  
سید مرحوم در خلوات و جلوات اوزامی پذیرفت و احترام میکرد \*  
اخیراً بسمت بمبئی حرکت کرده چندی دیگر در وطن خود مقیم گشت  
و اوقاتیکه حاجی سید جواد طباطبائی در بمبئی بودند سید هندی  
فوز خدمت ایشان را غنیمت شمرده اکثر ایام بمحضر ایشان حاضر  
میشد تا اینکه زمزمه ظهور باب در ایران بلند شد \* قبل از سفر مکه  
این زمزمه بتوسط یکی از اصحاب سید رشتی در بمبئی کوشید  
سید بصیر گشت بدون اینکه بداند این باب کیست و نام و نشانش  
چيست از فرط انتظار و ترقی که داشت ثانیاً بایران مسافرت کرد  
و در هر جاد رطلب و تمحص بود \* تا اینکه در شیراز از نام و نشان  
باب خبردار شد و چون اراده تشرف حضور شان را نمود ملاحظین  
از کار وی را خبردار ساختند که ایشان بتازکی با خال خویش عازم  
طواف کعبه گشته اند \* لهذا سید مزبور من دون تأمل بجانب مکه  
رهسپار شد \* و در مسجد الحرام خدمت نقطه اولی مشرف گشت \*  
و سؤالاتی چند تقدیم نموده \* جواب شنود \* و با حالت جذبه و شوری  
تصور نکردنی ایمان آوزد \* و از همان جا مأمور بتبلیغ و تبشیر شد  
و از مال خود مصروف نموده در هر شهر و دیار بطلوع وجه موعود  
انتشار و اخبار همی نمود \* و ان شاء الله بقیه حالات وی را تا آن

کوشید که نام اصلی او را بیاید چیزی بدست نیامد \* چه که بصیر نام اصلی وی نبوده نظر براینکه از دو چشم نابینا و با وجود این در امر دیانت بصری حدید داشته او را بسید بصیر تعبیر نموده اند \* و باین سبب اسم اصلی او فراموش شده \* نگارنده ششتری از حالات او را در تاریخ نبیل و اوراق متشتمه دیگر دیده بود ولی برای مزید اطلاع و اطمینان با قدمای امر در هر شهر و دیار در این باب مذاکره می نمود و استطلاع همی کرد \* و قصص و حکایاتی چند در وصف حالات او از موثقین و معتمدینی که برای العین دیده بودند شنید \* تا آن اندازه که بمقام بداهت رسیده در اینجامیننگارد و بعضی زوائد و مسائل مشکوک را متروک میدارد

سید بصیر از اهل هندوستان و از طایفه جلالیهای هند بود \* جدش سید جلال یکی از اقطاب و مرشد هندوستان بوده که جماعتی بوی ارادت داشتند \* از دیر زمانی دودمان ایشان محل توجه نفوس بوده اقطاب و اولیاء و مرشد و مشایخ بسیاری در این دودمان بوده اند \* و قرار بود که سید بصیر پس از پدر جای آنان را بگیرد \* ولی او در ایام طفولیت و یازدیک بحال شیاب مبتلا بمرض آبله گشته هر دو چشمش نابینا شد و از آنجا که صاحب ثروت بود چندانی این کوری ویرا از بساط ترقی دوری نداد بعضی تحصیلات در زمان پدر و اوقات بصارت نموده برخی هم از معارف و فنون بعد از حرمان از دودیده محصل گردیده و اخیراً از کتب عرفانیه و بیانات اهل عرفان حظی او فریافت \* و آنچه را خودش روایت کرده در اوائل جوانی خوانی خوبی دیده و برای پدر حکایت کرده \* و پدرش تعبیر نموده که این رؤیا دال است بر اینکه از سمت ایران بزودی ندائی مرتفع شود \* و شخص بزرگی طلوع فرماید که بسبب او بساط عرفان و دیانت را رونق تازه و تازه گی بی اندازه حاصل آید \*



و او طریقہ حاجی ملا علی را گرفته بمطالعہ کتب شیخ و سید پرداخت  
و اگر چه در موقعی کہ مرحوم شیخ احسانی در قزوین طرف مناظرہ  
با حاجی ملا تقی بودند از سن قرۃ العین بیش از ده یا زده سال نگذشته  
بود \* ولی بر حسب هوش و ذکاوت فطری از آن سخنان بی خبر نمانده  
گاهی اندک اطلاعی از مذکرات حاصل میکرد \* و بتدریج اطلاعاتش  
کامل شدہ شیخ و سید را تقدیس مینمود \* و ایشان را اعلم و ابصر  
و اتقی از سایر علماء شناخت \* و اخیراً بر اسلہ و مکاتبہ با حاجی سید  
کاظم پرداخت \* و فراموش مسائل را کتباً از ایشان سؤال مینمود \*  
و چون مکاتیب او بنظر سید رسید اورا لایق مقامات عالیہ شناخت  
و در طی مراسلات خود وی را قرۃ العین خطاب میکرد \* تا اینکه  
قرۃ العین بزیارت متببات و ملاقات سید بزگوار تصمیم عزم نمود \* چون  
بکربلا وارد شد سید رشتی مرحوم شدہ بود و تلامذہ او بعضاً و ماتم  
دچار بودند \* و قرۃ العین شریک در اندوہ ایشان گشته از این پیش آمد  
بقایت پریشان شد \* اما از آنجا کہ مطابق عقیدہ سید و اصحاب  
او اخیراً یقین حاصل کردہ بود کہ صما قریب فتنہ آخر الزمان ظهور  
نماید \* و موعود مہموز کشف نقاب فرماید \* لهذا پس از وفات سید  
مرحوم \* مایل بمراجعت نشدہ در کربلا متوقف شد \* تا ببیند  
از کدام دودمان جمال مقصود طلوع مینماید \* علی المشہور حوزہ  
درس سید را تصرف و اشغال نموده پردہ می آویخت و از خلف حجاب  
طلاب را درس میداد \* و تقریرات او فوق العادہ جالب انظار شدہ بود \*  
و در موقعی کہ برخی از اصحاب سید متشنت شدند او نیز بریاضت  
مشغول شد و از مطبوعات احتراز کردہ باغذیہ بسیطہ تغذی میکرد \*  
و شب و روز بختم و دعاء و نماز شب مشغول بود \* و مکتوبی بملا حسین  
بشروئی نوشتہ اشارہ کرد کہ اگر از لقای طلعت مقصود بہرہ بردید  
مرا ہم بی خبر و نصیب ننگذارید \* و للأرض من کاس الکرام نصیب

درجه که اطلاعات موثقه حاصل کرده ایم در موقع مناسبت مذکور  
خواهیم داشت \*

## مقدمات احول قرۃ العین الملقبه بطاهرۃ

قرۃ العین که یکی از اعجوبه های زمان است \* و در میان زنان  
بلکه مردانهم عدیل و نظیری در عصر خود نداشته \* صاحب فریحهئی  
اطام صریحه و ذوق و دانش عالی بوده \* اسم اصلی او ام سلمه خانم  
و او یگانه دختر حاجی ملا صالح قزوینی برقانی است تولد او در سنه  
یکمزار و دو بیست سی یاسی و یک بوده \* چهار برادر بوده اند از اکابر  
علماء و مجتهدین قزوین اول حاجی ملا تقی که صاحب تألیفاتی چند است  
مشهور ترین کتب او کتاب مجالس المتقین است که شرح مقتولیت  
او نیز در آخر آن کتاب با تصرفاتی بر طبق توهم و معتقدات قوم مطبوع  
گشته \* دویم حاجی ملا صالح پدر قرۃ العین سیم حاجی شیخ جواد  
و چهارم حاجی ملا علی که در صیت و شهرت دانی تراز آن دو تن بوده اند  
چون ام السله خانم در بدایت صباوت بهوش و ذکاوت مشار بالبنان  
گشت \* پدر و عمش وقت را بتعلیم او مصروف داشتند \* و در  
اندک زمانی پایه ترقیات و ابالات گرفت \* تا اینکه بحد رشد رسیده او را  
بملا محمد امام جمعه فرزند او شد حاجی ملا تقی که بزرگترین بنی اصمام  
وی بود تزویج نمودند و یک چندی بکارخانه داری در قزوین مشغول  
و با شوهر خود امام جمعه مألوف شده و سه اولاد ذکوراً و اناثاً در خانه  
ملا محمد مذکور بهم رسانید \* شاید سنش بیست و نه سال بالغ شده  
بود که شوق زیارت تربت حسینیہ بر سرش آفتاده تا زم کر بلا شد \*  
و هر چند پدرش در رد و اثبات طریقه شیخ وسید ساکت و عمش  
حاجی ملا تقی مخالف بود ولی عم دیگرش حاجی ملا علی ارادت  
کپش بود و همیشه او را به پیروی این طریق تخریص و تشویق میکرد

کردم \* و این حاجی محمود برادر کوچک حاج عبدالمجید است ولی این  
 خاندان با چند خانواده دیگر در ایامیکه حضرت بهاء الله در بغداد  
 تشریف داشته تخم ایمان و ایقانشان کاشته شده \* باری چون شخص  
 و بر اصدق میدانم گمان دارم که یا اوائل ورود و یا هنگام عزیمت  
 بایران و خروج از بغداد و یاد بر سفر دیگر ایامی چند را در منزل ایشان  
 یک سر اوده غیر رسمی داشته \* ولی اساساً ورود ایشان در منزل شیخ  
 محمد شبلی بوده چنانکه فرزندش محمد مصطفی البغدادی کتبی در شرح  
 احوال وی نوشته \* و این شیخ محمد از شاگردان او بود که در مدت  
 اقامت که بلاه با عملا ابراهیم محلاتی و میرزا صالح شیرازی و جمعی دیگر که  
 متجاوز از سی نفر بودند بدرس او حاضر شده \* از پشت پرده کلمات  
 عامیه او را شنیده و ثبت میکردند و هیمنه و وقار او بقسمی بود که  
 برادرش گفته است که من و بنی اعمام در حضورش قدرت تکلم  
 نداشتیم \* و از ابتدای طفولیت جالب انظار بود و در مجلس درس  
 پدرش که سی صد نفر طلبه حاضر میشدند پشت پرده نشسته گوش  
 میداد \* و چون پدر و عمش در مسئله ای در می ماندند او اظهار رای  
 میکرد و پسندیده میشد \* و بدرجه شهرتش عظیم شد که بعضی  
 از علماء حاضر شدند که رای او را در بعضی مسائل اسلامیه قبول  
 کنند \* خلاصه بعد از آنکه چند روزی در خانه شیخ محمد شبلی  
 در بغداد بسر برد عاقبت پس از چندی بامر والی بغداد از منزل  
 شبلی بمنزل محمود افندی آلوسی انتقال فرموده دو ماه در منزل محمود  
 افندی آلوسی توقف نمود \* و آنچه را محمود افندی در یکی از مؤلفات  
 خویش اشعار داشته در اینجا مناسب است چند سطر از آن نقل  
 نمایم \* و متمم حالات و گذارشات قره العین را بمجلی که مناسب  
 آن محل است محول داریم

(مقاله نقل از کتاب آلوسی)

و در شبیراز در اوائل ایتمانی ملا حسین آن مکتوب بوی ز سید \*  
 و حضور نقطه اولی تقدیم کرد و فوری طرف قبول واقع شده از احرف  
 حی محسوب و بخطاب مستطابی از طرف باب مخاطبه گشت \* تا اینکه  
 ملا علی بسطامی وارد عراق شد و بدان طریق که ذکر شد بشارت  
 ظهور باب را من دون اسم و رسم اشاعه داد \* و قره العین بدین خیر  
 اطمینان یافت \* و بنشر و اشاعه آن همی پرداخت هنگامی که ملا علی  
 بسطامی گرفتار شد قره العین را نیز مورد تعرض قرار دادند \* تا بحدیکه  
 حکومت کربلاء بتصور اینکه قره العین را داعیهئی شخصی باشد \*  
 کسی را فرستاد و از مطالب ایشان استطلاع و استعلام نمود \* و او در  
 جواب فرمود که من از خود داعیهئی ندارم جز اینکه اطمینان یافته‌ام  
 که باب علم الهی ظاهر شده \* و هر کدام از علماء میل دارند مراد  
 مراتب علم و معرفت بیان نمایند بامن بچندان مناظره در آیند \*  
 پس حکومت قرار داد که روزی ویرا با اکابر علماء در یک محضر  
 بمباحثه و ادارد \* ولی تا مدت چهل روز بفردا و امروز و دفع الوقت  
 گذشت \* و احدی تقرب و تبادر ننمود \* چه قبلا با هر کس طرف  
 مناظره شده بود او را منضم ساخته بود \* و کلا یقین بر مغلوبیت  
 خود داشتند \* لذا مبادرت بمناظره ننموده سیوف تکفیر مسلول شد \*  
 و چون احتمال قتنه و خطری شدید میرفت و از جهت قره العین شایق  
 بود که حضرت باب را با اسم و رسم بشناسند و یا خدمتشان برسد - لهذا  
 از کربلاء بطرف بغداد حرکت کرد \* و در بغداد علی المشهور در مجلسی  
 که پاشا و الی بغداد حضور داشت و مفتی اعظم نیز حاضر بود زبان نطق  
 گشود \* و حضار را از بلاغت لسان خود متحیر فرمود \* این بنده \*  
 نگارنده از جناب حاجی محمود قصابچی که از محترمین و در بغداد  
 ساکن است شنیدم میفرمود \* قره العین در خانه پدر من منزل داشت  
 و آن منزل را ببندد نشان دادند ولی امم کوچیه و محل را فراموش

کردم \* و این حاجی محمود برادر کوچک حاج عبدالحمید است ولی این خاندان با چند خانواده دیگر در ایامیکه حضرت بهاء الله در بغداد تشریف داشته نجم ایمان و ایقانسان کاشته شده \* باری چون شخص ویرا صادق میدانم گمان دارم که یا اوائل ورود و یا هنگام عزیمت بایران و خروج از بغداد و یا در سفر دیگر ایامی چند را در منزل ایشان بک مسراوده غیر رسمی داشته \* ولی اساساً ورود ایشان در منزل شیخ محمد شبلی بوده چنانکه فرزندش محمد مصطفی البغدادی کتابی در شرح احوال وی نوشته \* و این شیخ محمد از شاگردان او بود که در مدت اقامت کربلا با ملا ابراهیم محلاتی و میرزا صالح شیرازی و جمعی دیگر که متجاوز از سی نفر بودند پدرش او حاضر شده \* از پشت پرده کلمات عامیه او را شنیده و ثبت میکردند و هیمنه و وقار او بقسمی بود که برادرش گفته است که من و بنی اعمام در حضورش قدرت تکلم نداشتیم \* و از ابتدای طفولیت جالب انظار بود و در مجلس درس پدرش که سی صد نفر طلبه حاضر میشدند پشت پرده نشسته گوش میداد \* و چون پدر و عمش در مسئله ای در می ماندند او اظهار رای میکرد و پسندیده میشد \* و بدرجه شهرتش عظیم شد که بعضی از علماء حاضر شدند که رای او را در بعضی مسائل اسلامیه قبول کنند \* خلاصه بعد از آنکه چند روزی در خانه شیخ محمد شبلی در بغداد بسر برد \* عاقبت پس از چندی باسر والی بغداد از منزل شبلی بمنزل محمود افندی آلوسی انتقال فرموده دو ماه در منزل محمود افندی آلوسی توقف نمود \* و آنچه را محمود افندی در یکی از مؤلفات خویش اشعار داشته در اینجاست مناسب است چندسطری از آن نقل نمایم \* و متمم حالات و گذارشات قره العین را بحجلی که مناسب آن محل است محول داریم

(مقاله نقل از کتاب آلوسی)

## القرنیه

اصحاب امرئة اسمها هند وكنيتها ام السامه ولقبها قره العين لقبها  
 بذلك السيد كاظم الرشتي في مراسلاته لها اذ كانت من اصحابه \* وهي  
 من قلدت الباب بعد موت الرشتي ثم خالفته في عدة الاشياء منها التكليف  
 فقيل انها كانت تقول برفع التكليف بالكليه وانا لم احق بشي من ذلك  
 مع انها بقيت في بيتي نحو شهرين وكم من بحث جرى بيني وبينها ورفعت  
 فيه التقيه والبين وقد رأيت من الفضل والكمال ما لم اره من كثير من  
 الرجال وهي ذى عقل واستكانة وفريد حياء وصيانة وقد ذكرنا من  
 المباحثات في غير هذا المقام واذا وقفت عليه تبين لك ان ليس في فضلها  
 كلام \* والذي تحقق عندي ان الهابية والقرنية طائفة واحدة يزعمون  
 انتهاء زمن التكليف بالصلوات الخمس وان الوحي غير منقطع فقد يوحى  
 بالكمال لكن لا وحي تشريع بل وحي تعليم لما شرع من قبل ولنحو  
 ذلك وهو رأي بعض المتصوفة واخبرني بعض من خالطهم انهم  
 يوجبون على من نظر اجنبية من غير قصد التصديق بمشقال من الذهب  
 وعلى من نظرها بقصد التصديق بمشقالين منه وان منهم من يحى الليل  
 بكاء واضرعا وانهم يخالفون الاثني عشرية ويكفرونهم ويرؤن منهم  
 وهكذا حال هذه الفرقه مع كل من خالفها يعني قرنيه اصحاب زني  
 هستاند كه اسم او هند وكنيه او ام السامه ولقب او قره العين است  
 واورا ملقب باين لقب کرده است سيد كاظم رشتي در مراسلاتش  
 بسوی اوچه كه از اصحاب او بود وآنرا از كسانيمت كه تقليد کرده  
 است باب را بعد از فوت سيد رشتي واخيرا در بسيارى از مسائل  
 هان سيد رشتي را مخالفت کرده از جمله آنهاست مخالفت در تكليف  
 پس بعضی گفته اند كه قره العين ميگويد كه تكايف دينيه بكلي  
 برداشته شده است ولي من راست نميد انم اين را وچيزي از اين عقیده  
 بر من تحقق نشد با اينكه او دو ماه در خانه من متوقف بود وچه بسيار

سخنهای که گذشت میان من و قره العین در حالتیکه تقیه و بینونت هم  
از میان ما مرتفع بود و بتحقیق فضل و کمال در اود یدم که از بسیاری  
از رجال و صاحبان علم و کمال ندیده ام و آن زن صاحب عقل و وقار  
و بیکانه بود در حیا و عصمت و بتحقیق که ماذکر کرده ایم مباحثات  
با او را در مقام دیگر که چون بر آن واقف شوی برای تو واضح میشود  
که در علم او سخنی نیست و محل تردید نه و آنچه محقق شده است  
بر من این است که بایه و قرئیه يك طائفه اند و گمان میکنند که  
زمان تکلیف برای نمازهای پنجگانه بسر آمده و وحی منقطع نیست  
پس بتحقیق که بر کسیکه کامل باشد و کالات الهیه را شامل گردد وحی  
خواهد شد و اما نه وحی تشریحی بلکه وحی تعلیمی برای آموختن  
آنچه از قبیل تشریح شده و و مثل این است رأی بعضی از اهل  
تصوف و بعضی از کسانی که با آن طائفه معاشرت داشته خیر داد  
مرا که بایه واجب میدانند که اگر کسی نظر نماید بر زن اجنبیه بدون  
قصدی باید يك مثقال طلا صدقه بدهد و اگر نظر نماید باسماء و قصد  
باید و مثقال طلا صدقه بدهد و بعضی از بایه زنده میدانند شب را  
با گریه و تضرع یعنی شبهارا بگریه و دعاء و عبادت اشتغال میکنند \*  
و این طائفه مخالفند با اثنی عشریه در بسیاری از فروع و بر من  
محقق شده که اثنی عشریه ایشان را تکفیر مینمایند و بیزاری میجویند  
از ایشان و این طور است حال این حزب شیعیه با هر کسی که مخالف  
باشد در عقیده با او (انتهی)

مؤلف گوید گمان نمی رود اسم قره العین چنانکه فاضل آلوسی فرموده  
هند باشد \* چه که تسمیه باسم هند در میان شیعه آنها از کبار علماء  
بغایت بعید مینماید \* و در کتاب دیگر هم دیده نشده و از کسی هم شنیده  
نشده که اسم قره العین هند باشد ولی محتمل است که فاضل آلوسی  
چون بقانون عرب ام سلمه را اکتیه شناخته لذا تصور کرده است که

اسم او هندی باشد ولی ام سلمه در بلاد عجم بجای اسم استعمال شده و میشود \* لهذا چنانکه ذکر کردیم نام او ام سلمه بوده و لقب قره العین را سید رشتی باو داده \* و اخیراً از آثار خامه نقطه اولی بلقب طاهره نیز ملقبه شده و بیشتر اهل بهاء اورا بکلمه طاهره ذکر مینمایند \* و بعضی از مؤرخین را عقیده این است که قره العین دو مرتبه بکر بلا رفته و مؤلف را تصور میرود که این عقیده صحیح باشد زیرا آقا محمد مصطفی بغدادی در تاریخ خود نوشته که در سنه ۱۲۶۳ قره العین ببغداد در منزل پدر من شیخ محمد شبل وارد شد \* و شبیه نیست که در سنه ۱۲۵۹ بعد از فوت سید رشتی آن مخدره بکر بلا ورود نموده \* و هیچ تاریخی خبر نداده که آن مخدره چهار سال در کربلا توقف فرموده باشد \* پس ممکن است که دو سفر بکر بلا رفته در این صورت قول حاجی محمود هم صحیح میشود که در یکی از سفرها در بغداد بمنزل ایشان وارد شده و سفر دیگر بمنزل شیخ محمد ورود نموده \* و در اواخر ایام در منزل فاضل آلوسی بسر برده است \*

## رجوع بگذارش نقطه اولی

چنانکه دانسته شد در هر شهر و دیار بسبب انتشار خبر باب شور و غوغائی پدید شد \* و بساط رد و اثبات در هر گوشهئی بسوط گشت خصوصاً در هر بلدی که یکی دو نفر از علمای شیخیه موجود بودند بیشتر از سایر نقاط این مذاکرات در میان بود \* و کم تر کسی بود که نقطه اولی را قبل از داعیه یا بعد از داعیه دیده باشد و جملهئی چند از بیانات ایشان را شنیده باشد و در مقام ارادت بر نیاید \* و یا اظهار حیرت نماید \* از این رو هیچ اقدامی منکرین ایشان را عمر نداد \* و با اینکه قدغن اکید از صاحب اختیار فارس شده بود که احدی ایشان را ملاقات نکند - مع هذا سرّاً و جهرّاً بطرق مختلفه



بساط دعوت و تبلیغ مبسوط بود خود باب و اصحاب دمی از فکر  
اعلاء امر برکنار نبودند \* و علمای اعلام هم وجهاً من الوجوه از  
مقاومت کوتاهی نمی نمودند \* در هر مسجد و مجلس و منبر و بوم  
و بر در باب و احباب داد سخن میدادند و زبان بلعن و طعن  
میگشادند \* و شبهه نمی نیست که هرگز لمن و شتم مقاومت دلیل  
و برهان رانکنند \* و قتل و ضرب و قاهریت در مقابل معقولیت  
و مظلومیت کاری نسازد \* و چون از سد طریق معاشرت که در حق  
نقطه اولی مجری داشتند کاری ساخته نشد \* و راپورت بحکام شرع  
و عرف داده شد که بساط مراودت و مناظرت سرآ مبسوط است \*  
و هر روز طالبی از داخل و خارج شیراز بمطلوب خود میرسد \* تاچار  
در دیگر زدند و نزد حسین خان صاحب اختیار و انمود نمودند که این  
حضرات راهوای حکومت و سلطنت بر سر است و اینکه با وجود  
ممانعت باز ترك مراوده نکرده بحرمانه و مخفیانه آمد و شد شبانه را  
انجام میدهند برای اقدام باین مرام است که ناگهان خروج کنند  
و بر حکومت بشورند و چون انسان طوری خلق شده که قوه و اهمه  
او بر سایر قوایش غلبه نموده زود بوهم می افتد \* و این گونه امور  
و اخبار کالبرق اللامع در وجود سامع مؤثر میشود \* لهذا این خبر  
در وجود حاکم فارس اثر کرد و تولید توهمی در او و نموده شبانه عبدالحمید  
خان داروغه را با چند نفر دیگر مأمور نموده ناگهان بمخانه خالوی  
نقطه اولی ریختند و ایشان را گرفته کاوش بسیار نمودند بتصور  
اینکه اسلحه بسیاری و اشخاص بیشماری در آنجا حاضر خواهد  
بود \* بالاخره چیزی بدستشان نیامد و از جمعیت هم خبری نبود فقط  
آقا سید کاظم زنجانی و حاج سید علی خال در حضور بودند \* و کتبی  
چند هم در میان بود لهذا عبد الحمید خان قضیه را بحکومت اطلاع داد  
و در همان روزها مرض و باه در شیراز عرض اندام نموده روپشیدن

بود چون حکام و علماء بیش از سایرین بحفظ جان خود میکوشند لهذا صاحب اختیار و علمای ابرار کلا راه فرار گرفته بسمت بیلاقات و کوهستانهای اطراف پراکنده شدند \* و اهمیت امر باب بسبب امری اہم کہ حفظ جان بود از میان رفت \* فقط حسین خان مقید کرد کہ باید ایشان از شیراز مهاجرت کنند و نقطه اولی بیستگان خود اظهار نمودند کہ ما را چاره جز مهاجرت نیست و ناچاریم کہ از این دیار بداردیگر سفر کنیم چه کہ مهاجرت یکی از سنن انبیاء بوده \* حضرت مسیح فرموده هیچ پیغمبری در وطن خود عزیز نیست \* بالاخره خال را وداع کرده با سید حسین اردستانی و سید کاظم زنجانی بطرف اصفهان مهاجرت نمودند \* و در ماه شوال سنه هزار و دویست و شصت و دو بود کہ از شیراز حرکت فرمودند \*

### جناب ملا محمد علی حجۃ الاسلام زنجانی

بزرگترین علمای زنجان در آن زمان جناب ملا محمد علی بود کہ اورا حجۃ الاسلام میکہفتند \* و اخیراً در میان بہائیان بحجۃ مطلق مشہور گشته اباً عن جد از خانواده علم و تقوی و مہوج شرع اسلام و مذهب تشیع بودند ایام شباب آنجناب کلا در عتبات عالیات بتحصیل علم برگذار شد \* و اگرچہ در تاریخی ندیدہ ام کہ اورسا از تلامذہ شیخ وسید باشد \* و چنین مینماید کہ مقدمات عالیہ خود را نزد علمای دیگر تحصیل و تکمیل کردہ - ولی چون فطرتاً دانش دوست بود و نوع علماء را محترم میداشت باطریقہ شیخ وسید ہم مخالفتی نداشت در سہ فریکہ از عتبات بعزم وطن خویش مراجعت میکرد بزرگان بروجرد طالب شدند کہ ایشان را برای افادات عالیہ و بیان طرق شرعیہ در بروجرد نگاه دارند - لهذا قلیل زمانی در آنجا توقف

فرموده چندان اهالی در اقتدای ایشان هجوم میکردند که محلی برای  
مهر کسی باقی نمی ماند \* پس از سپری شدن ایام قلیله اهالی زنجان  
از هر قوم و قبیله بهر وسیله بود مراجعت ایشان را بوطن مألوف  
تقاضا کردند و ایشان را چاره جز اجابت نمانده بزنجان معاودت  
فرمودند \* ولدی الورود حوزه درسی را ترتیب دادند و هر روز جمعی  
از طالبین علم را تعلیم میدادند تا اینکه روزی در وسط درس  
و مباحثات وی مردی مجهول الحال وارد شد و نوشتهئی نزد ایشان  
نهاد - چون جناب حجة آن را بدقت مطالعه فرمود حالتی غریب در  
او پدید شد بطوریکه بی محابا از جابر خواست و ایستاد مروری بر آن  
نوشته کرده ثانیاً بنشست \* و در خاتمه طلاب را مرخص کرده از  
تدریس معذرت خواست طلاب از حالت آنجناب بشگفت آندر شده  
هنکام خروج از مدرس از یکدیگر سؤال همی کردند که آیا این  
قاصد که و مقصد چه بود که حال استاد را بدین گونه دگرگون کرد  
وزمام طاقت را از کف وی بیرون برد اما حجة پس از تفرقه جمعیت  
معدودی از خواص را طلبیده کشف راز و سخن آغاز کرد که این  
توقیعی است از سید باب \* و از نفس توقیع برمی آید که او مقامی رفیع  
دارد \* و چون ما منتظریم که بهمین زودیها چنین ندائی بلند گردد \*  
ناچار باید در حقیقت این امر طریق مجاهدت پیوئیم و ترک تقلید و وهم  
و معاندت کرئیم - بذیل ولای آل الله توسل نمائیم شاید خدا تفضل  
فرماید و ما را از این اختلافات زائده و عوائد بائده و توهمات مظلمه  
که مرتاسر اسلام را فرا گرفته نجات بخشد \* و بالاخره معدودی از ان  
نفوس بر این مقصود با او همد استان شدند \* و جناب حجة عریضهئی  
در کمال خضوع نگاشت و پارهئی سؤالات که مکنون خاطرش بود  
در آن گنجانیده بتوسط قاصدی از محارم خویش بسمت شیراز  
روانه داشت - ولی این قاصد وقتی بحدود فارس رسید که تعرض

بباید شدت یافته بود و از هر گوشه مدعیان مواظب بودند بناء بر این آن قاصد را که گویا محمد نام داشته در آن حدود گرفتند و پس از استحضار از مقصد او را با حالت رقت آوری شهید کردند \* و اگر چه نام او از دفتر شهدای این امر محو شده و کم تر در میان بهائیان مذکور است ولی گمان مؤلف این است که اگر بکسی شهید توان گفت باید او را گفت که در نهایت مظلومیت مقتول شده و از هر جهت بی گناه بوده \* و اما شخص اولی که توفیق باب را برای آنجناب آورد چنین مفهوم میشود که او نیز از فرستادگان خود حجت بوده \* یعنی در اوائل که صیت تقی اولی گوش زد وی شد قاصد امینی را بشیراز فرستاد برای خص و تحقیق \* ولی بسیار محرمانه بطوری که بعد از مراجعت و رساندن توفیقات باز هم نام و نشان آن رسول مستور مانده و ثبت اوراق نگاشته و شاید هم این همان محمد باشد که در سفر ثانی مقتول گشته \*

( ورود باصفهان و حکومت معتمدالدوله منوچهرخان )

چون تقی اولی باسید کاظم زنجانی از شیراز حرکت نموده بسمت اصفهان مهاجرت فرمودند در عرض راه توفیقی بنام معتمدالدوله منوچهرخان مرقوم فرموده شرح مهاجرت خویش را در آن مندرج داشتند و از معتمدالدوله منزل مناسبی برای ورود خویش تقاضا فرمودند \* اما معتمدالدوله باینکه اصالة ارمنی زاده و جدیدالاسلام بود ولی بحاسن اخلاق و محامد صفات آراسته بود و شخصی عالم و دانش مند و محب اهل البیت بود \* و مخصوصاً با سلسله سادات دوستی کاملی داشت \* و در امر حکومت و سیاست نیز نسبت با بناء زمان و همگنان خویش بیشتر و بصیرتش از همه بیشتر بود \* و بدر بار محمد شاه آبرو و تقریبی شایان داشت \* چون توفیق مبارک باورسید در همان روز باجناب میرسید محمد امام جمعه ملاقات کرده شرح

واقعه را بیان نمود و چنان مناسب دید که حضرت باب در منزل آن جناب ورود فرمایند \* و جناب امام هم مضایقه نکرده این تقاضا را بجان پذیرفت \* پس کسی را بدروازه گماشتند تا حضرت باب ورود فرماید و بمکان معهود نزولش دهند \*

امری غریب است که ملا جعفر نامی که بشغل گندم پاک کنی مشغول و موصوف بوده در شب خواب می بیند که حجة موعود ظهور فرموده و باصفهان ورود نموده و او بلبقای حضرتش مشرف گشته صبح آن شب که بمیدان برای اشتغال بشغل خود حاضر میشود همواره شکل و شمایل آن کس را که با اسم مهدی موعود در خواب دیده در نظر داشته از خواب خویش بغایت خورسند بوده \* و دی آن را از نظر دور غیر موده \* که در اثنای این حال نقطه اولی ورود میفرمایند \* و او نخست کسی بوده که بادقت نظر بایشان برخورد میکند \* و چون چشمش بآن طلعت منیزی افتد مشاهده می نماید که این بزرگوار همان است که دوش وی را در خواب زیارت کرده و چون از نام و نشانشان سؤال میکند بر جزئیات حال و مقال و داعیه و صفات ایشان آگاه میشود ایمانی آورد \* و چندان منجذب میگردد که بقیه عمر را بشراسر ایشان می پردازد \* و بالاخره در قلعه شیخ طبرمی شهید شده در جزء شهدای سی صد و سیزده نفر محسوب میگردد \* و شرح آنقلعه در موقع خود مفصلاً مذکور خواهد گشت \*  
بملا نقطه اولی در منزل امام جمعه وفود فرمود و یکی دوروز اول با امام از هردری سخن رفت تا آن اندازه که امام جمعه از حالات ایشان بحیرت اندر شد \* پس از ایشان خواهش تفسیر سوره العصر نمود باین عبارت که شنیده ام برای الزام و یا اطمینان آقا سید یحیی دارابی تفسیر سوره کوثر مرقوم فرموده اید اگر برای حقیر هم تفسیر سوره العصر بنگارید امتنان حاصل گردد فی الحین نوازم تحریر

طلبیده در حضور امام و جمعی از علمای اعلام تفسیری جامع بر آن  
 سوره مبارکه نگاشته بطرزی که امام جمع و سایرین را مندهش  
 داشتند و امام آزان پس پاس احترام ایشان را بنهایت منظور میداشت  
 و در نزد معتمد الدوله تمجید بسیاری از ایشان کرده و پرا بزرگوار  
 خواند و عالی مقدار بیان نمود \* و معتمد الدوله بشخصه از حضرتش  
 دیدن کرد و در حضور شرحی بر اثبات نبوت خاصه طلبید \* چه  
 در میان علمای اسلام معروف است که یکی از مسائل مشکله و دقائق  
 معضله اسلامیة اثبات نبوت خاصه است و حضرت باب در این باب  
 جزوه‌ئی مرفوم فرمودند \* و چون معتمد الدوله سرعت سریان بنان  
 و جریان بیان ایشان را دید و بهمانی آن بامعان نظر نگریست فوق  
 الحد متعجب گشت \* و به اهمیت حضرتش معترف شد \* در خلال این  
 این احوال که هر کس زمزمه آغاز نمود و هر نفس با دمدمه‌ئی دمساز  
 بود مدار امر بر این قرار یافت \* که من دون عناد و لجاج روزی را برای  
 مناظره و احتجاج علماء در مسجد شاه مجتمع و یاد منزل حکومت حاضر  
 گردند و نقطه اولی نیز حضور بهرسانیده کار خاتمه یابد \* و بین  
 صدق و کذب داعیه ایشان تشخیص و امتیاز داده شود \* معتمد الدوله  
 و امام جمع که مدبر این تدبیر بودند و از حضرت باب استمزاج  
 کرده حضرتش را در کمال جد بر اقدام بدین مراسم حاضر یافته بودند  
 بی نهایت مسرور بودند \* و علمای اصمهان نیز در ابتداء بجهت انجام این  
 مقصد نیکو حاضر بودند \* ولی قبل از آنکه روز موعود فرار رسد  
 جناب حاج ملا محمد جعفر مجتهد آباده‌ئی با دیگری بر تخریب این بناء  
 عازم شد \* و علماء را از تعقیب این قرار داد نادم ساخت و در مجامع  
 ایشان عنوان نمود که شما در قبول این قرار داد خطی بزرگ کرده اید  
 زیرا امر از دوشق خارج نیست یا بقوه برهان شما بر او غالب گردید \*  
 و یا او بر شما \* در صورت اول بر اهمیت شما نخواهد افزود که

بار علماء يك جوان تاجر تحصیل نکرده را ملزم و منعم  
 در صورت ثانی یکی اعتبار شما ساقط گردد که جوانی  
 بیست علماء را منعم و ملزم ساخته باشد و در این صورت راه  
 باب مفتوح و باب انتقاد شما مسدود خواهد شد \* و از این  
 معلوم شد که اساساً علماء قضیه ظهور موعود را هم یکی  
 قضایای علمیه و مباحثات لغظیه شناخته بالاخره آن مقصد از چند  
 بهترین دافع اختلاف بود صورت نیست \* و کما کان امر در حالت  
 ابهام و اجال باقی ماند و چون معتمد الدوله حضرات مشایخ را بوفای  
 عهد و ایفای وعد دعوت فرمود \* باین بیان تثبت نمودند که هر گاه  
 در امر موعود شبهه و تردیدی بود مباحثه و محاججه لازم میشد چون  
 ما را طریقه‌ئی معهود و موعودی موجود است که در وجودش شبهه  
 نداریم پس بمباحثه حاجت نباشد و الزام این گونه نفوس و صاحبان  
 چنین دواهی بشمسیر است و چاره تکفیر و تدمیر \* اما دو نفر از علماء  
 و فضلاء من دون رسمیت با حضرتش در محضر معتمد الدوله ملاقات  
 کردند یکی آقا محمد مهدی کلباسی که از مجتهدین معروف بود ولی  
 شخصی بغایت صادق و بطبیء الانتقال بوده بقسمی که سخنان خنده  
 آوروی در میان شیعیان و حتی سریدانی جان فشان خودش مشهور  
 و مطرح بوده و هنوز ایرانیان کلمات مضحکه\* او را در مواقع لازمه  
 شاهد می آوردند \* و دیگر آقا میرزا حسن نوری که از فضلاء اشرافین  
 و شخصی حکمی و در ادراک معقولات مقدم بر کلباسی بوده \* مجمل  
 این دو نفر در منزل معتمد الدوله خدمت حضرت باب میرسند و از هر  
 دری سخن میرانند تا اینکه کلباسی سؤالی مضحک که خود این  
 سؤال دلالت بر صداقت او دارد از نقطه\* اولی کرده عرض میکند آقا  
 آیا شما مجتهدید یا مقلد \* و از باب دانش دانند که این سؤال تاجیه پایه  
 از چنین شخصی بیجاوی موقع است این بآن می ماند که کسی ادعای

سلطنت کرده گویند قوانین سلاطین سابقه ، مطموس و متروک شده و من  
آمده ام قوانین بدیعہ ثی تقنین نمایم \* پس یکی از کدخدایان قدیم کہ  
بر قوانین بدیعہ انتقاد دارد برای مناظرہ حاضر شدہ در بادی امر  
از سلطان پرسد کہ شما کدخدائید یا رعیت \* خود واضح است کہ  
سلطان ابدأ اعتناء باین سخن ننمودہ اورا قابل نمیداند کہ از مقام  
تجدد دم زند \* و در این باب سخن براند \* بناء بر این در جواب  
سؤال کلباسی بیانی فرمودند \* امام جمعہ و معتمد الدولہ از این  
سؤال بغایت ملال آوردند \* و چون آقا میرزا حسن نوری در یافت  
کہ این سؤال از آن منبع کمال بیجا بودہ بہ پرسش آقا خاتمہ داد و از  
در دیگر وارد شدہ پرسشی چند از فن اصول نمود \* و کلمات ملا  
صدرار را مطرح فرمود \* در جواب وی تقریری قابل توجہ فرمودند  
و جناب نوری خاضع گشت و اعتراف بردانش و احاطہ ایشان نمود \*  
ولی باز ہم از مقام داعیہ و برهان آن بیانی نشد و پرسشی نرفت \* و در ثانی  
جناب کلباسی سؤال مناسب تری بخاطرش رسید \* پرسید کہ آیا  
کلمات الهیہ و خطابات ربانیہ و آیات قرآنیہ مخصوص حاضرین زمان  
رسول بودہ یا در حق غائبین ہم شمول دارد فرمودند حضور و غیاب  
مخصوص عالم امکان است و عالم وجوب منزہ از آن جناب کلباسی معلوم  
نیست کہ معنی این بیان را تفہمیدہ انتقاد نمود \* یا فہمید و راستی  
بر طبق عقیدہ سخن راند در هر حال پاسخ داد کہ رأی مرحوم والد  
در این مسئلہ برخلاف این است \* معتمد را بر این سخن خندہ دست داد  
و مجلس منقضي شد \* و از آن بہ بعد دانستہ شد کہ آقایان علماء  
بامر باب سراسری نکریستہ قابل تحقیق نمیدانند \* و مجاہدات را  
لازم نمی شمارند \* و قصدی جز ابقای ریاست و آقائی خود و اعتکاف  
بر معلومات خویش ندارند \* اما از گوشہ و کنار زمزمہ تکفیر بلند  
شدہ ہم ان بود کہ ضوضائی شدید بروز کنند و خطری متوجہ



نقطه اولی و معدودی از اُحباب که در آنجا بودند بشود حتی مجله‌ای  
 مشتمل بر کفر و وجوب قتل آن حضرت از حضرات علماء صادر و در شهر  
 منتشر شد \* لهذا معتمد الدوله را این تدبیر بنظر رسیده که انتشار  
 و اشتهار دهد که باب را از طهران طلبیده اند \* بناء علیه ایشان را  
 سوار کرده علناً از وسط شهر با مأمورین چند با اسم اینسکه دولت  
 ایشان را بطهران خواسته روانه کردند \* و چون بهور چه خورت  
 يك منزلی اصفهان رسیدند بر حسب دستور خفیه ایشان را معاودت  
 دادند و در منزل سر پوشیده مشهور بعمارت خورشید که خلوت خاصه  
 حکومت بود فرود آوردند \* و معتمد الدوله بنفسه بحفظ و حراست  
 و اظهار ارادت پرداخت \* و اخیراً چنان شده بود که چون از  
 دارالحکومه بخالت سر امیرفت یکسر بحضور نقطه اولی می شتافت  
 و بی اجازه جلوس نمی نمود و معتمد الدوله دختری را از خانواده ملا  
 رجب علی نام با برام و الخاج بحباله نکاح ایشان در آورد و در مدت  
 چهار ماه و چیزی امر ایشان مکتوم بود \* و جز معتمد الدوله و محارم  
 او و معدودی از اُحباب کسی خدمت ایشان نمیرسید \* و عموم را چنان  
 گمان افتاده بود که باب در طهران تشریف دارند \* و جمعا مدت  
 اقامتشان در اصفهان قریب شش ماه بوده ، زیرا چهل روز در منزل  
 امام جمعه و چهار ماه و چند روز هم در سر پوشیده معتمد الدوله منزل  
 داشتند و هر شب \* چند نفر از اصحاب سر بوسائل خفیه و راه غائی  
 محارم معتمد الدوله خدمتشان رسیده از حالات و کلمات و مواضع ایشان  
 بهره مندی گشتند .

حاجی محمد اسماعیل نامی از تجار متجاوز از بیست سال پیش از این  
 مقدمات در سفر حج خدمت شیخ مرحوم رسیده بود \* و بناز و منبر  
 ایشان حاضر شده کم کم از ارادت مندان نمره اول محسوب گشته بود  
 بطریقی که او را همیشه بشارت میداده اند که نزدیک است ایام

انتظار بسر آید ولیالی هجر با انتهاء رسد و مصداق . ( واللیل اذا  
عسعس والصبح اذا تنفس ) ظاهر گردد \* و چنانکه خود او حکایت  
کرده حتی باسم باب بشارت داده بودند که همین زودی باب علم الهی  
ظاهر شود و تو او را زیارت خواهی کرد سلام سرا بآن حضرت برسان  
بناء بر این حاج مزبور که کلمات شیخ را کالنتقش علی الحجر در صفحه  
خاطر نقش کرده \* عقیده تام بظهور و بروز آن رفات روحانیه داشته  
در این موقع که حضرت باب در اصفهان تشریف داشته اند \* حضور  
در محضر شایسته را فوز عظیم می شمرده \* و وسائل تشریف او در  
سر پوشیده معتمد الدوله فراهم گشته \* حکایت میکند که اولین دفعه  
که خدمت ایشان رسیدم حالتی غریب دیدم \* چه که معتمد الدوله  
ایستاده بود و حضرت باب در صدر مجلس جالس بودند و من بجهت اهمیت  
امر حکومت بشخص حاکم تواضع میکردم و هر چه باب میفرمودند  
( بسم الله جناب حاجی بفرمائید ) چون معتمد را ایستاده میدیدم  
قدرت بر جالس نداشتم ولی معتمد الدوله چنان منجذب و متوجه  
بجناب ایشان بود که بحالات من التفاتی نمی کرد \* تا اینکه حضرت  
فرمودند جناب معتمد الدوله شما بفرمائید تا حاجی هم بنشینند \* آنگاه  
معتمد الدوله در ذیل نشست و من هم نشستم و حضرت بمن التفات فرموده  
شرح سفر حج و ملاقات با شیخ احسانی را پرسیدند و من هر چه دیده  
و شنیده بودم عرض کردم فرمودند بلی مرحوم شیخ در تحصیلات خود  
بسیار زحمت کشید \* تا بمقام کشف و شهود رسید \* و فی الحقیقه در راه  
ماهیم خدمت کرد بعد از آن بیانات دیگر در هر باب فرمودند و مرخص  
شدیم و چون مدت اختفاء نقطه اولی منقضی شد \* و ایام حیات معتمد  
الدوله نیز سپری گشت چنانکه همان خواص نقل کرده اند در ایام اخیر  
معتمد الدوله را آرزویی جز خدمت نقطه حقیقت نمانده بود \* بقسمی  
که جعبه جواهر خود را آورد که تقدیم نماید ولی باب قبول

نفرمود \* وکرارا معتمد الدوله تمنا کرد که اگر اجازه جهاد هست  
مقرر فرمائید تا من با همه قاعیل و بسته کان خود قدم بمیدان جهاد  
و مقاتله گذاریم \* ویا بطهران رفته با اعلی حضرت محمد شاه مذاکره  
و صحبت نمائیم \* ودر هر صورت هر چه وسیله و اسباب خواهد شد  
برای اعلای این امر مرا متصدی فرمائید \* تا خدمت صادقانه خود را  
انجام دهم \* در جواب او فرمودند وسیله و اسبابی برای اعلای این امر  
جز دماء مقدسه شهداء و مظلومیت کبری نخواهد بود \* و پس از این  
مقدمه چیزی نگذشت که معتمد الدوله که بتاج الوزراء نیز ملقب  
و موصوف است مریض شد و این جهان را بدرود فرمود \* و جنازه  
اورا با اجازه سلطان نقل و حمل بقم نموده باشوکت و جلال فوق تصور  
اورادر صحن کهنه قم قرب مقبره خاقان مغفور فتح علی شاه

مدفون ساختند \* و بساختن بقعه پرداختند و خدمات

او چنانکه در ملت اسلام محبوب و مقبول خاص

و عام بود در میان ملت بهائی هم مقبول شده

منزلی تام یافت \* و زیارت نامه مخصوص

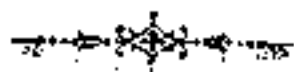
مفتخر و منصوص گشت و قضیه

فیوت مرحوم معتمد الدوله

واقع شد در او اخر ربیع

الاول سنة ۱۲۶۳

هجریه



مجلس ناصر الدین شاه که در ایام صباوت و ولایت عهدش بر پرده‌ئی نقاشی  
شده از پرده های تاریخی است اصحاب یمن اول قائم مقام فراهانی است  
۲ - آقا بائی ۳ - میرزا ابو الحسن خان ایلچی ۴ - منوچهر خان معتمد الدوله



اصحاب شمال - اول حاجی میرزا آقاسی است ۲ - نظام الملک ۳ - سپهسالار

۴ - وزیر دفتر

## علت حرکت نقطه اولی از اصفهان

مرحوم معتمد الدوله را برادر زاده بود موسوم بگرگین خان که پیوسته انتظار میبرد و روز میسرمد که روز عرش برآید و آفتاب سعادت وی برآید \* مالک اموال شود و صاحب جاه و جلال گردد و هر چند در ایام حیات عرش از موزارادت و عقیدت او آگاه بود و در امر باب چیزی بر او پوشیده نبود \* ولی او بر حسب غرور جوانی و سرگرمی بامور زندگانی التفاتی بامر روحانی نداشت چون منوچهر خان معتمد الدوله از این سرادر گذشت \* گرگین خان سرگذشت را بطهران بوزیر اعظم حاج میرزا آقاسی مرقوم داشت \* و این راپورت را وسیله تقرب خود بنداشت \* لهذا حاج میرزا آقاسی دستور فرستاد که ایشان را بلباس مبدل بمعیت چند نفر مامور شدید المعمل روانه مرکز نمایند \* گرگین خان نزد نقطه اولی آمده معذرت خواست که شمار از طهران طلبیده اند و مرا مانند عم قدرت بر حفظ و نگاهداری شما نیست \* نقطه اولی اهمیتی باین سخن نداده حرکت فرمودند و نزد خراس خود اظهار نمودند که گرگین خان برای کسب ریاست و حکومت و تقرب بدر بار دولت این راپورت داد و ولی برادر نخواهد رسید \* خلاصه آن حضرت در تحت حفاظت سواران نصیری بقصد طهران از اصفهان حرکت فرمودند \* و چون شطری از شرح حال مؤمنین و مقبلین اولیه را بیان کردیم در اینجا مناسب است اشارتی بسوابق احوال منکرین دوره اولی نیز کرده باشیم و سپس بتاریخ این امر رجوع نماییم اولین منکر و مدبریکه ریشه و مایه اختلافات شده و در معنی علت و سبب تعرض حکام بلکه هیئت دولت بوده حاج میرزا آقاسی است و این یا بر حسب سوء تدبیر و عدم بصیرت او در امر مملکت داری و ایران مداری بوده و یا از کثرت تمسک بعقائد دینی خویش \* در

هر حال اقدامات او سبب شد که ملت ایران هیئت دولت را مخالف  
 باین طریقۀ جدیدۀ شناخته از عالم و عامی جسور و جری شدند \*  
 و کردند از قتل و تهب و حرکاتیکه خود را نزد ملل سایرہ بتوحش  
 و تہر بر معرفی نمودند \* و پاره از آنها در فصول آتیہ اطلاع حاصل  
 خواهد شد .

و اما شرح حال و سوابق احوال حاجی میرزا آقاسی از این قرار  
 است \* در عهد سلطنت فتح علی شاه حاج میرزا آقاسی کہ پدرش از  
 اهل خوی بود در تبریز کہ مسقط الراس او است بکار معانی اطفال  
 بزرگان مشغول بود \* سردی بود معم و در لباس اهل علم ولی علوم  
 او محدود بود بقسمتی از اصطلاحات متصوفہ و پارهائی از مقدمات عربیہ  
 و ادبیہ \* و اساساً مزاح و مسخرہ بود چندان حکایات و مطایبات  
 مضحکہ ضمیمہ کردہ بود و اشمارہ جویہ از برداشت \* کہ در ہر مجلس کہ  
 زبان میکشود تمام حضار را بخندہ می آورد بویژہ آنکہ قصص مضحکہ  
 کہ او بیان میکرد توأم بود باقیافہ عجیبہ وی \* چہ او صاحب قیافہئی  
 غریب بود کہ از تمثالش معلوم میشود \* اما باین حال پیوستہ کوکب  
 اقبالش در زوال بود و ہمدم فقر و مسکنت و وبال \* تا اینکہ هوای  
 حج بیت اللہ الحرام بر سرش افتاد و چون اسباب زاد و راحلہ و جہا  
 من الوجوہ برایش فراہم نبود \* با پای پیادہ راہ پیمود \* اتفاقاً مصادف  
 شد با قافلہ عزت نساء خاتم دختر فتح علی شاه و اوزنی بود در کمال حسن  
 و جمال و شکوہ و جلال کہ سالی چند در خانہ امیر تومان شوہر داری  
 کردہ قضای آسمانی شوہر او را بجهان دیگر انتقال داد \* و آن محترمہ  
 از شدت تأثر و تحمیر تاب اقامت در وطن نیاوردہ با اجازه سلطانی  
 بطواف کعبہ ربانی تصمیم عزم نمود \* و با خدم و وحشم و شوکت و جلال  
 حرکت فرمود در عرض راہ حاج میرزا آقاسی کہ آنروز آخوندی  
 بود مسخرہ و با ہم ملا آقاسی موسوم \* با ایشان ہمراہ شد و گاہ گاہ او را

بخیسه مستخدمین دعوت میکردند که قصه ئی بگویند و شعری بخوانند  
 تا خاتم را از کثرت اندوه برهاند \* از این رو گاهی قصه ئی مییافت  
 و فرسخی چند سواری میکرد \* ورنج او را تخفیفی پدید میبگشت \* تا اینکه  
 در یکی از منازل هوای یاوه سرایش بالا گرفت \* و مزاحی نامناسب  
 از او سرزد که بدر یوزه گی آن چند روز اش خاتمه داد \* و انحراف  
 این بود که تمنای وصال شاهزاده خاتم کرده بخندام هعی گفت که خاتم  
 را بگوئید که شما جوا نید و ناچار شوهری اختیار خواهی کرد پس مرا  
 بگزین که نازنین تر از من نیابی \* چه من در حسن و جمال عدیم المثال \*  
 و در مال و منال سعید الاقبال \* هر چند معلوم بود که این سخن از  
 فریجه مزاح صریحه سر زده \* ولی خاتم که در سراق جلال خود انشسته  
 از پس پرده عصمت این سخنان را می شنید این مزاح غلیظ بی نهایت  
 بزاج لطیفش برخورد \* و آن را مینوی بر کثرت جسارت شمرده بضرب  
 و اخراج وی فرمان داد \* چندان ملا اقلسی را زدند که نزدیک بهلاکت  
 رسید \* پس باحال فلاکت از آن قافله دور شد \* و از سور چرانی  
 مهجور و کربان و نالان راه کعبه را پیش گرفت \* چون از مناسک فارغ  
 گشت و در مدینه طیبه بحرم حضرت رسول وصول و منول جست \*  
 خود را بضریح مطهر بسته گریه ساز نمود و ناله آغاز کرد \* تا دریای رحمت  
 آلهی را بجوش آورد \* و در مراجعت بایران بهتبات وارد و در کربلاء  
 نزد حاج عبدالصمد همدانی که از مرشد صوفیه بود سر سپرده اظهار  
 ارادت نمود \* و اجازه عبادت و خلوت و دعا و مراقبت و ذکر دوام  
 یافته بریاضت و مشقت نفس پرداخت \* چون تبریز رسید تیرد هایش  
 به هدف مقرون شد \* و در نزد محمد شاه که آنوقت بحکومت تبریز منصوب  
 بود متدرجا تقرب یافت \* ابتداء ندیم و ادیب وی بود و در انتها مشار  
 و مشیر شد \* اول معلمی بود ظاهر الصلاح و عاقبت زمام اصلاح و فوز  
 و صلاح ایران و ایرانیان بدستش افتاد \* ( کذا عادت الایام بؤس

و انعم ) و چون محمد شاه متیقن نبود که بسریر سلطنت برسد بسبب رقابت عباس میرزا پدرش با سایر ابناء فتح علی شاه لهذا حاج میرزا آقاسی که تازه عمامه اش بکلاه مبدل شده لقب ملائی او بلفظ میرزائی منتقل گشته بود \* وی را هر دم دلداری و امید واری میداد که تو بر اورنگ پادشاهی متسکی خواهی شد \* از این رو پس از وفات شاه و جلوس محمد شاه حسن ظن و ارادتی مختصر بوی یافته منزلت و مکانتی شایان باو داد \* تا اینکه متدرجا کار بجائی کشید که دواعی چند دست بدست هم داده او را بمقام اتابکی و وزارت اعظم رسانید \* و آزان جا که عواره مکنونی خاطرش بود که اگر روزی دست یابد باشاهزاده خانم مزبور هم آغوش شود و کینه دیرینه را از او بازستاند \* لهذا پس از ترفیع مقام از شهریار و الاتیار در خراسان کرد که عمه خود عزت النساء خانم مذکور را بنگارحوی در آورد \* و محمد شاه بمناقبه از انجام نقرموده اقدام بدین مراسم نمود \* ولی خانم مزبور از سراین کار بیخبر بود تمامیت شهرت اتابکی را شنیده تن بدان مواصلت در داد \* و چون شب زفاف رسید آن معدن عفاف بازیوری هرچه تمام تر چنانکه زادگان سلطنتی را در خود است بجهله اندر شده منتظر که جوانی با کمال رعنائی از در در آید و بیک جلوه دلش را بر باید \* که ناگهان حضرت اتابک وارد شد با آن قیافه مخصوص در مقابل عروس فرو نشست خانم مراسم ادب را بجای آورده خیره خیره در وی نظر میکرد \* حاجی اظهار نمود که خانم گمان میکنیم که از پیش مرادیده باشید و نظر های شما بر حسب آشنائیت و سابقه ایست که داریم \* خانم را حیرت بر حیرت افزوده و برا جواب نداد \* حاجی بار دیگر عنوان کرد که نیکو تفکر فرمائید شاید مراد شما سید \* بالاخره خانم را مجبوراً بنطق آورده چنین پاسخ داد که هر چند جمال بیمثال اتابک در نظر من آشناست ولی تصور نمیکم که قبلاً خدمت رسیده باشم \*



دیگر از اشخاص مهمی که سمت قدمت و سبقت در ضدیت و معاندت باب داشتند حاج محمد کریم خان کرمانی است \* و شرح حال او بدین نهج است \* که چون مرحوم فتح علی شاه ارادت تامی بشیخ اجل الشیخ احمد الاحسانی بهم رسانید \* چنانکه در موقع مسافرت حضرتش بایران و ملاقات با سلطان بطوریکه در کتاب حیات شیخ درج است شاه مایل بود که ایشان را در ایران نگاهدارد \* و از حضور شان استفاده نماید \* و ایشان بعاذیری چند این مقصد را تعقیب نکرده بعتبات مراجعت فرمودند \* لهذا اکثر شاهزاده گان و ارکان دولت بمقاد (الناس علی دین ملوکهم) طریقه ارادت شیخ را پیمودند. و تحقیقاً ام تقلیداً آنحضرت را شیخ بزرگوار میخواندند \* و هر کس آنروز بر طریقه شیخ بود نزد سلطان و اکثر امرآء آبرو مند بود \* خصوصاً شاهزاده محمد ولی میرزا و محمد علی میرزا و امثالهما که بتلامذه و ارادتمندان آن حضرت هم ارادت داشتند.

### استطراذ راجع بفامیل مؤلف

یکی از تلامذه معروف شیخ احسانی جد این بنده نگارنده است که مشهور است بحاج ملا محمد بزرگ و مقبره او در قصبه تفت واقع است \* و تفت قصبه بزرگ خوش آب و هوایی است در پنج فرسخی یزد از طرف قبله و آثار عتیقه ئی را دار است که لایق ذکر در تاریخ است و اشاراتی از امارات آنقصبه در تاریخ مفیدی و غیره موجود است \* لکن چون از موضوع ما خارج است از ذکر آن میگذریم \* بحاج ملا محمد بزرگ صاحب سرگذشت مشروحی است از ابتلاء در معرکه حیدری نعمتی که از عوائد بانده و عقائد سخیفه آن حدود بوده هنوز هم اثری از آن باقیست و فرار او از میان آن مردمان وحشی \* و رفتن بعتبات \* و ابتلاء او در طریق حج بدست اهل تسنن \* و ظهور وسائل نجات و مهاجرت از حج و تصادف کردن با شیخ احسانی و ارادت

لهذا بعد از ورود بکنار گرد که قریه کوچکی است غلامان امر اتابک را  
 در موقع اجراء نهاده بیست روز ایشان را در کنار گرد و قریه  
 کلین که کامیر در قاموس است نگاه داشتند تا حکم ثانی از طرف شاه  
 و اتابک برسد \* و رئیس مأمورین محمد بیک جاپارچی بوده که اخیراً  
 ارادت کاملی بنقطه اولی بهم رسانیده \* بقدر مقدور رضای خاطر  
 ایشان را منظور میداشته \* و در طی آن بیست روز که اکثر آن را  
 در قریه کلین یا کامیر بسر برده اند توقیعی بحمد شاه نوشتند که  
 خلاصه مضمون آن تقاضای ورود بطهران و وفود بر سلطان بوده \*  
 برای مواجه شدن با امام و انجام یافتن احتجاج و استدلال \* و در بادی  
 نظر آن توقیع نزد محمد شاه پسندیده افتاد \* و مصمم گشت که مضمون  
 آنرا بموقع اجراء گذارد \* ولی حاجی میرزا آقاسی در فکر شاه  
 تصرف نموده برای این مقصود رای نداد \* و مشهور است که بتوسط  
 محمد بیک جاپارچی آن توقیع ارسال شده \* خلاصه امر شهر یاری  
 بر آن صادر شد که باب را بطرف تبریز حرکت دهند و پس از صدور  
 این فرمان رقعہ ثی هم بنقطه اولی نوشت باین مضمون \* که چون  
 موکب هایونی در شرف حرکت بشیران است ملاقات بطور شایان  
 ممکن نیست \* لهذا مقرر شد که چندی بسمت تبریز تشریف فرما  
 شوید و در هر حال سپرده ایم که غلامان مراعات حال و توقیر  
 و تکریم شمارا منظور دارند \* چون این رقعہ بنظر نقطه اولی  
 رسید دانستند که کار بصلاح دید حاجی میرزا آقاسی این صورت  
 را بخود گرفته باین واسطه بی نهایت از وی مکدر گشتند \* و چنانکه  
 از بعد دانسته شود او را بظہر ابلیس خطاب نموده \* در خطبہ غرائی  
 که موسوم بخطبہ قہریہ است او را بلقب مذکور ملقب و بخطاب  
 زبور مخاطب فرموده \* زوال قدرت و اقتدار او را بزودی اخبار  
 و انداز میبخشد \*

لهذا بعد از ورود بکنار گرد که قریه کوچکی است غلامان امر اتابک را  
 در موقع اجراء نهاده بیست روز ایشان را در کنار گرد و قریه  
 کلین که کامیر در قاموس است نگاه داشتند تا حکم ثانی از طرف شاه  
 و اتابک برسد \* و رئیس مأمورین محمد بیک چابارچی بوده که اخیراً  
 ارادت کاملی بنقطه اولی بهم رسانیده \* بقدر مقدور رضای خاطر  
 ایشان را منظور میداشته \* و در طی آن بیست روز که اکثر آن را  
 در قریه کلین یا کامیر بسر برده اند توقیعی بمحمد شاه نوشتند که  
 خلاصه مضمون آن تقاضای ورود بطهران و وفود بر سلطان بوده \*  
 برای مواجه شدن با علماء و انجام یافتن احتجاج و استدلال \* و در بادی  
 نظر آن توقیع نزد محمد شاه پسندیده افتاد \* و مصمم گشت که مضمون  
 از اجوف اجراء گذارد \* ولی حاجی میرزا آقاسی در فکر شاه  
 تصرف نموده برای این مقصود رای نداد \* و مشهور است که بتوسط  
 محمد بیک چابارچی آن توقیع ارسال شده \* خلاصه امر شهر یاری  
 بر آن صادر شد که باب را بطرف تبریز حرکت دهند و پس از صدور  
 این فرمان رقعہ ثانی بنقطه اولی نوشت باین مضمون \* که چون  
 موکب هایونی در شرف حرکت بشمیران است ملاقات بطور شایان  
 ممکن نیست \* لهذا مقرر شد که چندی بسمت تبریز تشریف فرما  
 شوید و در هر حال سپرده تیم که غلامان مراعات حال و توقیر  
 و تکریم شما را منظور دارند \* چون این رقعہ بمنظر نقطه اولی  
 رسید دانستند که کار بصلاح دید حاجی میرزا آقاسی این صورت  
 را بخود گرفته باین واسطه بی نهایت از وی مکدر گشتند \* و چنانکه  
 از بعد دانسته شود او را بمظهر ابلیس خطاب نموده \* در خطبه غرائی  
 که موعوم بخطبه قهریه است او را بلقب مذکور ملقب و بخطاب  
 سزور مخاطب فرموده \* زوال قدرت و اقتدار او را بزودی اخبار  
 و انذار مینماید \*

این آیه قرآن که (ان شجرة الزقوم طعام الایم الی قوله تعالی ذق انک أنت  
 العزیز الکریم) یعنی بدرستی که درخت زقوم و ثمره نا کوار عذاب  
 غذای ایمن است \* بهش ای ایمنی که توئی عزیز و کریم \* و این که ذکر  
 شد مفهوم از کتاب ایقان است نه عین عبارت \* از این رو در میان  
 بهائیان مشهور و موصوف بائیم گشته و مقالات کثیره بین شیخیه  
 و بهائیه رد و بدل شده که بارها مجال ذکرش نیست \* از آن جمله حاجی  
 کریم خان در رسالهئی ایراد بر یکی از بهائیان کرده است بر سر لفظ  
 قناع \* و اتفاقاً در آن لفظ هم اشتباه کرده و بر خطا رفته \* لذا لوحی  
 در جواب ایراد او از خامه حضرت بهاء الله صادر شده که راستی  
 دیدنی است ابتدای آن اینست (ایها المعروف بالعلم والقائم علی شفا  
 حفرة الجهل) و چون آن لوح در اکثر کتب بهائیان مشهور  
 و موجود است از ذکر آن صرف نظر مینمائیم بجملاً تحت کسیکه بر  
 رد این امر فلم کشید و زبان گشاد حاج محمد کریم خان بود \* و باین  
 سبب در این رتبه سمت قدمت و سبقت یافت \* ولی از غرائب روزگار  
 اینکه بایان و بهائیان با انهمه مدعی و معارضی که داشته و دارند  
 و هفتاد و هشت سال است که معرض هر گونه صدمه و بلائی شده اند  
 مع هذا دم بدم در ترقی بوده و هستند چنانکه در فصول آتی به  
 معلوم خواهیم داشت \* بلکه در این مسئله حاجت باطلاعات تاریخیه  
 نیست \* چه که آثار آن در انفس و آفاق مشهود است \* اما شیخیه  
 با وجود نداشتن معارض و معاندی که قیام بر قتل و نهبشان نمایند  
 مع هذا رو با انحطاط رفته و میروند \* بلی یک حادثه در همدان بجهت  
 شیخیه رخ داد \* که یکی دو نفر مقتول و ده بیست نفر منسوب شدند \*  
 و شاید همان حادثه جمیع را مرعوب کرده با اهمیت خود خاتمه داده  
 باشند \* و اگر از همه اینست که حاج کریم خان در مؤلفات خود  
 خدا را شاکر شده که این طایفه منقرض شدند \* و اگر شمشیر

ورزیدن او و نماندن او در حوزه شیخ در مدت دو ازمده سال \* و فرا گرفتن علم بسیار و دقائق بی شمار \* تا مراجعت او بیزد و ارادت ورزیدن اهل یزد و تفت تا بدرجه ئی که او را صاحب کرامت تصور مینمودند و اما آنچه شاهد مقصود و راجع باین مقام است اینست

که چون حاجی ملا محمد بزرگ را اهالی نعت برای امامت و ریاست شرعی و استفاده از علم و حکمت او پذیرفتند در موقعی که شاهزاده محمد ولی میرزا فرزند ارجمند فتح علی شاه بحکومت یزد استقرار یافت یکی دو جلسه با حاج معظم ملاقات نموده چندین ارادت نمودند شد که بکرات بساط حکومت را بدیگری تفویض کرده با حبیب الله خان فراش باشی خود و چند نفر نوکر از یزد بنعت میرفتند و چند روز از حضور ایشان استفاده میکردند \* و پیشتر از حال و مقال شیخ اجل سؤالات می نمودند \* و جواب میشنودند \* و چون بین حاج مزبور و شیخ اجل همیشه مکاتبه و مراسله استمرار داشت \* هرگاه مکتوبی از شیخ میرسید و بشاهزاده ارائه میشد آنرا میبوسید و برقت اندر میشد \* و این بنده اکثر مکاتیب شیخ را که بخدمت نوشته ضبط دارم غالباً عربی فصیح با خط نسخ و رقاع مینگاشته اند \* و جر دو سطر اول که از عنوان احوال پرسشی و تعارفات رسمی میگردد باقی آن مشتمل است بر مسائل حکمیه و دقائق علمیه \* و در یکی از رسائل که بخط خود شیخ مرقوم و بحاجی ملا محمد یا دگار داده شده \* و اینک نزد نگارنده موجود است شیخ مینویسد که چون در ابتدای کار مسائلی بر من دشوار میشد بی قرار میشدم \* و زاری میکردم که دری باز شود و کشف راز گردد \* تا آنکه شبی چهار نفر از ائمه را در خواب دیدم اشعاری عربی بمن آموختند \* و فرمودند چون مشکلی بتو رخ دهد این اشعار را بخوان \* از آن بیمدهر اشکالی پیش آمد آنها را فرائد کرده یا در نوم یا یقظه حل آن اشکال میشد \*

و حقیقت حال برمن مکشوف می گشت و گویا همین است مراد از کلمه ( معصت عن الحجبه ) که در بیانات شیخ موجود است و باری چون حاج مزبور در سنه یک هزار و دوویست و چهل و پنج بمعرض سکنه از این سرا در گذشت شاهزاده مزبور حبیب الله خان فراش باشی را فرستاد که بتجهیز حاج معظم پردازد و کراراً در زمان حیاتشان بفراش باشی میگفت که ای حبیب الله خان باید با محاسن خود این آستان را بروی من زیرا ایشان از معتمدین شیخ بزرگوار و خود حامل علوم و اسرار بسیارند پس حاج مزبور را در حسینیه محله گرمسیر مقابل مسجد خودش مدفون ساخته و بنا بقعه ای پرداختند که الی الآن محل توجه اهالی آنحدود است و از آن استبراک مینمایند و در تاریخ قاجاریه نام او در زمره اسامی علمای عصر فتح علی شاه مندرج و مطبوع است \*

از این قبیل امور بسیاری در آن زمان واقع شده که کلا دلالت دارد بر عظمت شان شیخ احسانی و ارادت حکام و شاهزاده گان آنعصر نسبت باو و معتمدین او از این رو هر کسی میل میکرد که از شیخ کسب فیض کند و یا خود را منسوب بوی دارد و من جمله ابراهیم خان حکم ران کرمان از کثرت ارادت بشیخ فرزند خود محمد کریم خان را بمتببات فرستاد که خدمت آن مرحوم تلمذ نماید و محمد کریم خان مزبور مراتب تحصیلات را خدمت آن مرحوم تکمیل کرده و ایامی چند نیز بعد از شیخ مرحوم در حوزه سید رشتی وارد شد و بر تمام مطالب شیخیه آگاه گشت و بحج خانه خدا مشرف شده بکرمان مراجعت نمود و بساط تدریس را مبسوط ساخت و چندان از مطالب شیخ و سید استحضار و بدان وثوق و اعتماد داشت که تمام اتباع خود و خوانین کرمان و تبعه شیخ مرحوم را لیلاً و نهاراً بشارت بقرب ظهور موعود میداد و نبود مجلسی که این

سخن را بعیان نیاورد \* و چون اهالی کرمان به بیان او اعتماد یافتند و یقین کردند که در این باب بشارات واضحه‌ئی از شیخ و سید رسیده در تهیهٔ اسلحه بر آمدند که در رکاب حجةٔ زمان جهاد نمایند \* تا اینکه این ندا از طرف شیراز بلند شد حاج محمد کریمخان در بادی امر چند روزی بسکوت گذرانید تا آنکه خبر تعرض حکومت فارس و بی میلی حاج میرزا آقاسی و اعتراضات علماء و منفوریت سید باب بسمع شیخ و شتاب رسید حاجی محمد کریم خان بر منبر بر آمده اعلان داد که بسبب گناه سید باب که ادعای مهدویت نموده در ظهور مهدی بداشت \* و ظهور مهدی موعود عقب افتاد \* از این پس منتظر ظهور نباشید که باین زودی و شاید تا هزار سال دیگر موعود ظاهر نخواهد شد \* در این وقت تبعهٔ مرحوم شیخ و سید بدو شعبهٔ منقسم و منشعب شدند \* قسمتی داعیهٔ باب را صواب دانسته بنشر و خدمت امرش پرداختند \* و قسمتی تابع کلمات حاج محمد کریم خان گشته بشیخیه مطلق موسوم و موصوف شدند \* خلاصه حاج محمد کریم خان مشغول بتالیف و تصنیف شد \* و کتاب ارشاد العوام و سایر کتب تالیف کرد \* و نیز در رد باب و بایه کتابی نگاشت \* و نهایت طعن و سب و لعن بجهت غضب ناصر الدین شاه بر حضرت باب مجری داشت \* تا جلب توجهات پادشاه بخود نماید \* و سالهای چند در نهایت بدگویی و تکفیر و تفسیق در حق این حزب پرداخت و نفوس چند شهید شدند \* و زمام امور شیخیه را بدست گرفته مانع اقبال جمعی گشت \* و ریاست مهمی در میان شیخیه یافت \* تا هنگامی که امر بر وجود حضرت بهاء الله استقرار یافت \* پس در کتاب ایقان از قلم بهاء الله مقام مشارالیه باین عنوان تعبیر شد که او نامش کریم و نزد قومش عزیز بوده و خود را در مؤلفات خویش عبدائیم خوانده میگوید ( چنین گوید عبدائیم کریم بن ابراهیم ) پس در حق او صادق است

این آیه قرآن که (ان شجرة الزقوم طعام الاثیم الی قوله تعالی ذق انک أنت  
 العزیز الکریم) یعنی بدرستی که درخت زقوم و ثمره ناکوار عذاب  
 غذای اثم است \* بچش ای اثمی که توئی عزیز و کریم \* و این که ذکر  
 شد مفهوم از کتاب ایقان است نه عین عبارت \* از این رو در میان  
 بهائیان مشهور و موصوف باثم گشته و مقالات کثیره بین شیخیه  
 و بهائیه رد و بدل شده که بارها مجال ذکرش نیست \* از آن جمله حاجی  
 کریم خان در رساله ئی ایراد بر یکی از بهائیان کرده است بر سر لفظ  
 قناع \* و اتفاقاً در آن لفظ هم اشتباه کرده و بر خطا رفته \* لذا لوحی  
 در جواب ایراد او از جامعه حضرت بهاء الله صادر شده که راستی  
 دیدنی است ابتدای آن اینست (ایها المعروف بالعلم والقائم علی شفا  
 حفرة الجهل) و چون آن لوح در اکثر کتب بهائیان مثبت  
 و موجود است از ذکر آن صرف نظر مینمائیم بجملاً نخت کسیکه بر  
 رد این امر قلم کشید و زبان گشاد حاج محمد کریم خان بود \* و این  
 سبب در این رتبه سمت قدمت و سبقت یافت \* ولی از غرائب روزگار  
 اینکه بایان و بهائیان با انهمه مدعی و معارضی که داشته و دارند  
 و هفتاد و هشت سال است که معرض هر گونه صدمه و بلائی شده اند  
 مع هذا دم بدم در ترقی بوده و هستند چنانکه در فصول آتی  
 معلوم خواهیم داشت \* بلکه در این مسئله حاجت باطلاعات تاریخیه  
 نیست \* چه که آثار آن در انفس و آفاق مشهود است \* اما شیخیه  
 با وجود نداشتن معارض و معاندی که قیام بر قتل و مهیشان نماید  
 مع هذا رو باسخطا رفته و میروند \* بلی یک حادثه در همدان بجهت  
 شیخیه رخ داد \* که یکی دو نفر مقتول و ده بیست نفر منسوب شدند \*  
 و شاید همان حادثه جمیع را مرعوب کرده با اهمیت خود خاتمه داده  
 باشند \* و اعرب از همه اینست که حاج کریم خان در مؤلفات خود  
 خدا را شاکر شده که این طایفه منقرض شدند \* و اگر شمشیر



ناصرالدین شاه نبود باب و بهائیان جزیه بر اسلام نهاده بودند : اعافاه  
الله عما توهم وهو من الساهین \* اکنون بتاریخ امر و مؤمنین بآن  
رجوع نمایم

## حاجی میرزا جانی کاشانی

هنگامی که نقطه اولی را از اصله‌هان بمزم طهران حرکت  
دادند چون از طریق کاشان عبور میدادند : حاج میرزا جانی کاشانی  
یکشب با عطای صد تومان رشوه بمأمورین دولت نقطه اولی را  
ضیافت کرد : و شرح حال او برسبیل اجال تا آن اندازه که در دست  
است از این قرار است که دوتقر حاجی میرزا جانی نام در کاشان  
بودند \* هر دو از تجار محترم که یکی را حاج میرزا جانی بزرگ  
و دیگری را کوچک و یا ترک می گفتند : این حاجی میرزا جانی  
بزرگ با سه برادرش حاج محمد اسماعیل و حاج میرزا احمد و حاجی  
علی اکبر هر چهار از تجار معتبر و در نظر اهالی کاشان ذی شأن  
بودند \* و باستانهای حاجی علی اکبر باقی ایمان بنقطه بیان  
آوردند : ولی در میان همه حاج میرزا جانی ار شد و اقدام  
واشهر بوده : و بعد از او حاج محمد اسماعیل که ملقب است  
بذبیح \* این دوتقر بالاتفاق پذیرائی از نقطه اولی نموده اند  
ابتدای ایمان ایشان بخوبی معلوم نشده که در کجا و بچه وسیله ایمان  
و اطمینان یافته اند : این قدر معلوم است که قبل از ورود حضرت  
باب بکاشان عقیده‌ئی شایان داشته اند که پس از ورود بدادن یکصد  
تومان رشوه راضی شده اند که یکشب آن حضرت را پذیرائی  
نمایند مجملآ آنشب را در خدمت آنحضرت بسر برده صبح ایشان را  
بغلامان سپردند \* و از کاشان حرکتشان دادند : و در آنشب چند  
نفر از محترمین راهم ملاقات داده اند که شاید اخلاف ایشان که

از علمای کاشان و از اکابر آن سامانند راضی نباشند که نام اجدادشان را در این کتاب در موضوع ملاقات با باب بی پرده و حجاب ذکر کنیم. لذا از بیان آن میگذریم. \* مجملآ بعد از حرکت ایشان از کاشان این دو برادر با هم بانی مشهور شدند و سکونت در وطن برای ایشان مشکل شد. \* لهذا بسمت طهران مهاجرت کردند. \* و چون خبر حادثه قلعه طبرمی که از بعد مذکور خواهیم داشت بسمع حاجی میرزا جانی رسید از فرط ارادتیکه داشت بذل جان را بر حفظ آن مقدم شمرده. \* مبلغی از نقد و جنس برداشته با چند نفر دیگر بعزم نصرت اصحاب رهسپار شدند. \* ولی بمقصد نائل نشدند. \* زیرا موقعی بود که اردوی دولت در حوالی قلعه اطراق کرده مہیای حله بر متحصنین قلعه بودند. \* و حضرات را شناخته گرفتند و ایشان را تاراج کرده حتی لباس ایشان را بردند. \* و برهنه ایشان را بار دو برده خواستند مقتول سازند. \* ولی یکی از صاحب منصبان اردو بایکی از تجار کاشانی مقیم بار فروش آشنائیت سابقه داشت. \* و آن تاجر نیز با حاج میرزا جانی طرفیت در امر تجارت داشت لهذا حاج مزبور را نزد آن تاجر فرستاد و بمبلغ چهار صد تومان بفروخت. \* و تاجر مزبور حاج میرزا جانی را روانه طهران کرد. \* و او در طهران بود تا بعد از شهادت نقطه اولی در واقعه سنه هزار و دو بیست و شصت و هشت که ناصرالدین شاه را تیر زدند و او در صدد قلع و قمع این طایفه برآمد حاجی میرزا جانیهم در آنجاده شهید شد. \* مشهور است که حاج میرزا جانی کتاب تاریخی نگاشته و تمام حوادث تاریخیه را مرقوم داشته. \* ولی نگارنده جز اسم اطلاع دیگر بدست نیاورد. \* الا اینکه چون همیشه در صدد بود که حوادث تاریخیه این امر را از روی صحت تحصیل کرده باشد. \* در همه جا از کتاب حاج میرزا جانی سراغ میگرد تا در سنه هزار و سیصد و بیست و پنج

در قریه جاسب قرب نراق از توابع قم ایامی چند با یبائیان آن قریه معاشر بود \* و چون سخن از تاریخ حاج میرزا جانی بمیان آمد یکی گفت که من آن را دارم و بنده آن را از وی طلبیدم \* رفت و کتابی را آورد که مطلع و منقطع آن هر دو مندرس شده و از میان رفته بود و معلوم نمی شد که مؤلف آن کیست \* پس بدقت در آن مرور نمودم تا رسیدم بجائی که از تاریخ حاجی میرزا جانی شاهد آورده و در بعضی مواضع اقوال او را نقل کرده \* از این رو یقین شد که اساساً این کتاب از حاجی میرزا جانی نیست \* پس فکر دیگری پیش آمد که خوبست آنچه را از حاج میرزا جانی نقل کرده استخراج نمائیم \* ولی بعد از مراجعه و مذاقه بقدری آن اقوال را مشوب و مست و متزلزل یافت که قابل استخراج و ضبط ندید \* مثلاً مقام قدوس را اعظم از مقام نقطه اولی گرفته بود \* و کرامات بسیاری نسبت باو داده بود \* و حروف حی را اسم برده بود که اکثر از آنها برخلاف حقیقت بود \* چه این بنده اسماء حروف حی بیان را از قدماء امر جو یا شده و در نسخ کثیره دیده بود و همه اسماء را میشناخت و ضبط داشت \* و انشاء الله در محل خود اسامی ایشان را مذکور خواهیم داشت بالجمله در آن اوراق مجهوله الحال در بسیاری از مسائل عناوینی بیان کرده بود که طرا مخالف نصوص کتاب بیان بود \* و این واضح است تاریخی که بانصوص ام الکتاب مباین باشد مطلقاً اعتماد را نشاید خلاصه یقین کردم که یا این کتاب معمول است و اقوالی که نسبت بحاج میرزا جانی داده اند افتراء و مصنوع است \* و یا خود حاج میرزا جانی مرد مطلع اگاهی نبوده است \* بلکه اخیراً یقین کرده است که از تاریخ حاج میرزا جانی جز اسم چیزی در میان نیست \* چه که اولاً حاج مزبور هر چند تاجر معتبر و شخصی بجهت و در مراتب استقامت و ایمان یابن اسر هم کامل و ثابت قدم بوده \*

ولی شخصاً از از باب علم و محاوره و اهل قلم و مناظره نبوده است \*  
 و چنانکه دانسته شد در خدمت نقطه اولی جز اوقات محدوده نمی  
 بسر برده که بتوان تصور کرد که استفاده تامه کرده و کل مقاصد  
 را فرا گرفته \* و یا از سر گذشت روزانه بجا هو حقّه آگاه شده \*  
 لهذا نگارشات او را چندان اعتمادی و اعتباری نبوده \* و ثانیاً هر چه  
 بوده و هر چه نگاشته در ایام انقلاب سخت بوده چندانی که اکثر  
 از این طایفه پس از حادثه رمی شاه اوراق خود را حتی زیر زمین  
 مستور میکردند \* لهذا اوراق کتاب چنین شخصی که خودش  
 مبتلا شده و مقتول گشته نتوان مطمئن شد که مصون مانده و کسی  
 از روی آن استنساخ کرده باشد \* و ثالثاً کتابی که نسخ بسیاری  
 از آن در دست نباشد بالفرض نسخه می از آن در دست کسی افتاده  
 باشد نتوان اطمینان یافت که آن کس تصرفاتی در آن بکار نبرده  
 باشد \* بویژه اینکه بعد از این مقدمات که اندکی افق این امر روشن شد  
 بسیار کسان هوای خود سری یافتند و خیال دعاوی موهومی بر سرشان  
 افتاد \* و خود بینی ها در تقوی ظاهر شدند که اگر قدرت و عظمت  
 حضرت بهاء الله \* و اعجاز بیان ایشان باطل السحر آن اوهام نشده بود \*  
 تا کنون خیال آن اوهام ممتد بهر قطر شده بود \* پس نتوان اطمینان  
 یافت که اگر اوراقی از حاج میرزا جانی بدست کسی افتاده باشند  
 مصون از تحریف مانده \* بجملاً این بنده اطمینان بر محتویات آن  
 کتاب نیافت \* و اینک گمانی نزدیک به یقین دارم که هر چه را نسبت  
 بحاج میرزا جانی دهند محل اعتماد نیست

(محمد بیك چاپارچی مأمور نفی نقطه اولی)

چنانکه اشاره شد محمد بیك چاپارچی که مردی امین و صدیق بود  
 ریاست سوارهایی که مأمور نفی باب بودند از طرف دولت برقرار شد \*  
 و در ماه جماد الاولی سنه ۱۲۶۳ ایشان را بطرف تبریز حرکت دادند و آن

وقت سه سال تمام از بعثت و طلوع نقطه اولی گذشت بود \* اما آنچه  
 از محمد بیک منبور حکایت شده و او بعد از مراجعت از تبریز بدان نموده  
 اینست که من در ابتداء مایل بمباشرت نبی آن حضرت نبودم \* ولی  
 پس از آنکه چند منزل در خدمتشان بسر بردم حقایق را ادراک کردم  
 و امور را مشاهده نمودم که از مأموریت خود بی نهایت مسرور شدم  
 و نه تنهامن مفتون گفتار و رفتار ایشان شدم \* بلکه هر کس ساعتی  
 با ایشان می نشست بر بزرگواری ایشان معترف میشد \* مخصوص  
 اهالی زنجان که در ارادت فتور نکردند \* ( مؤلف ) گوید که  
 در تاریخ حوادث زنجان یافته میشود که ملا محمد علی حجة بعد  
 از ملاحظه آن توفیق خدمتی نمایان کرده چند هزار نفر را تبلیغ نموده  
 بود که تماماً در آن حادثه بجان فشانی قیام کردند لهذا عجب نیست که  
 بموجب آنچه که در بعضی تواریخ دیده شده وقت ورود آنحضرت بمحدود  
 زنجان شوری غریب و هیجانی عجیب رخ داده باشد \* چنانکه محمد  
 بیک میگوید که چون مأمور بودم که در هیچ شهری ایشان را وارد نکنم  
 و همه جادر بیرون شهر منزل دهم و خصوصاً در زنجان نبا یت وارد  
 شهر شویم و در این باب از طرف دولت تاکید اکید شده بود \* لهذا  
 در زنجان آنحضرت را در کار و انصرای سنک که بیرون شهر است فرود  
 آوردم \* و اشرف خان رئیس زنجان قبل از ورود پیغام داده بود که  
 میل دارم ایشان را محرمانه ملاقات کنم \* اما همین که بکار و انصرای  
 سنک وارد شدیم شوری غریب برپا شد \* اهالی زنجان دسته دسته  
 می آمدند که خدمت حضرت باب مشرف شوند \* و غلامان برای  
 استفاده خود ممانعت میکردند \* ولی کسی ممنوع نمیشد و بدادن  
 رشوه و برطیل هم راضی میشدند که از زیارت آن شخص جلیل محروم  
 نگردند \* طولی نگشید که این خبر باشرف خان رسید \*  
 بغایت ترسید و از ملاقات باب صرف نظر کرده پیغام داد که فوراً

آنحضرت را حرکت دهید \* و من مجبور شده خدمت نقطه اولی  
 عرض کردم که حکومت امر بحرکت داده \* دیدم آثار حزن در  
 وجه ایشان ظاهر شد و باحالت رقت سر با آسمان کرده عرض کرد آملی  
 بین با اولاد رسول توجه میکنند \* و این حزن برای آن بود که  
 هنوز راحت نغموده بودند \* و از خستگی راه بیرون نیامده بودند  
 که ایشان را حرکت دادیم \* ولی پس از عبور ایشان از زنجان ملولی  
 نکشید که افتضاح غریبی بر سر اشرف خان گذشت \* چه از او  
 امر مستهجنی سرزد که بر یکی از محترمان زنجان عاشق شده او را  
 بقوه اجبار بمنزل خود کشیده کام خوراست و بزرگان آن شهر که اکثر  
 با آن مخدره قرابت و خویشی داشتند مخبر شده اهالی را شورانیده بر سر  
 اشرف خان ریختند \* و افتضاحات نگفتنی بر سر او آورده از بلد خارجش  
 ساختند و اعمال وی را بر کز راپورت داده \* دیگر بریاسقش تن در ندادند  
 و نزد اولیای دولت نیز خوار و خفیف گردید

## طایفه فرهادی در قزوین

قبیله فرهادی \* در قزوین یک قبیله و طایفه معتبری بودند بزرگ  
 ایشان حاج الله و پردی در انظار اهمیت داشت و آنها مردمانی بودند متقی  
 و خوش اخلاق و دین دار و اکثر از آنها ارادت کیش شیخ و سید بودند \*  
 علی المشهور شیخ مرحوم هنگام عبور از قزوین روز برادر منزل  
 ایشان میهمان شده بدین سبب آنفامیل مورد افتخار و نزد تلامذه  
 شیخ محل اعتماد و اعتبار بودند \* اول کسیکه از انسلله بامر نقطه  
 اولی خاضع و مؤمن گشت آقا محمدجواد مشهور بموجان فرزند  
 ارشد حاج الله و پردی بود \* و او داماد عمش حاجی اسد الله بود براندازی  
 داشت مسمی بمیرازهای فرهادی \* و او مردی بود شجاع و اخیر اشرف  
 نمود در قتل حاج ملاتی \* در آن ایام که نقطه اولی را به تبریز میبردند

میرزاها دی داوطلب شد که ایشان را از دست سواران بگیرد  
 و از تمدی دولت و ملت نجات داده در محل مناسبی حفظ و حراست  
 نماید . لهذا چند نفر از هم قطاران و دوستان خود را که در شجاعت  
 و دلاوری با او هم افق بودند بر داشته در سه منزلی زنجان باما مورین  
 تلافی نموده چون نقطه اولی از منزل برای مهمی بیرون شدند  
 حضرات بخدمت ایشان مشرف گشته خود را معرفی کردند و نیت  
 خویش را اظهار نمودند . آنحضرت ایشان را بمانعت فرموده مراجعت  
 امر نمودند . سواران شبهه عارضشان شده از حضرتش حقیقت حال  
 را سؤال نمودند . و ایشان چنانکه بود جواب فرمودند لهذا ما مورین  
 بطمع افتادند که آنها را تعقیب کرده تاراج نمایند . پس آنها بی اجازه  
 محمد بیک بمعاقب میرزا هادی و رفقاییش شتافتند \* ولی با ایشان دست  
 نیافته ما بوسه مراجعت نمودند و مورد ملامت محمد بیک واقع شدند .  
 و چون در میلان هم هجوم غریبی برای زیارت حضرت واقع شده بود  
 محمد بیک گفته بود که اگر قصد حضرت فرار بود در زنجان و میلان  
 و بعضی مواقع دیگر ممکن بود اشارهئی بفرمایند و دوستانشان بیک  
 حمله ایشان را از ما بگیرند . و بعضی برآند که حضرت بهاء الله نیز از  
 کسانی بوده اند که در عرض راه بانقطه اولی ملاقات نموده اند  
 و نسبت این روایت را بحاجی میرزا جانی داده اند \* ولی چنان که  
 از تواریخ معتبره و روایات وثیقه فهمیده میشود حضرت بهاء الله  
 با حضرت نقطه اولی قطعاً ملاقات فرموده اند و این روایت که  
 بحاجی میرزا جانی نسبت داده شده بکلی بی اساس است \* ( الغرض )  
 امور بسیاری از هر قبیل در طی سبیل رخ داد تا اینکه به تبریز  
 رسیدند . محمد بیک منزلی را در بیرون شهر تهیه کرده بود و حسب  
 دستور حضرت باب را بدان منزل نزول داد \* و در آنوقت شهزاده  
 بهمن میرزا والی تبریز بود محمد بیک ورود حضرت را بوالی خبر داد

و از طرف خود نقطه اولی لدی الورود بتوسط محمد بیک از بهمن میرزا  
 تقاضا فرمود که باوی ملاقات نموده در حضورش بااعلامای تبریز  
 طرف مذاکره و محاوره شوند تا اختلاف از میان برخیزد اما از  
 طرف شاهزاده و علماء اقبال و اجابتی بظهور رسید و حتی باو پیغام  
 فرمودند که اگر ممکن است ما کو مبدل بتبریز شود ولی بهمن  
 میرزانه در تبدیل محل و نه در مناظره بااعلام مساعدتی نکرد  
 و همواره باطهران در امر ایشان در مذاکره بود و از حاجی میرزا  
 آقامی تکلیف میخواست تا اینکه پس از چهل روز امر قاطع  
 از طهران رسید که حضرتش را در قلعه ما کو محبوس نمایند  
 بطوری که با کسی آمد و شد و مناظره و محاوره نفرماید و کسی بسوی  
 ایشان نرود و نیاید تا این مذاکرات فراموش شود و وزیران این غائله  
 خاموش کردند لهذا محمد بیک ایشان را در اواخر ماه رجب ۱۲۶۳ از تبریز  
 حرکت داده بقلمه ما کو که در خارج تبریز در وسط کوهی بناه  
 شده و از دیرگاهان محبس بعضی از مقصرین دولتی بوده برد و بدست  
 علی خان ما کوئی سپرد و حضرت را وداع کرده گریه وزاری نمود  
 و زبان بگذر خواهی گشود که اگر در خدمت قصور کردم مجبور  
 و معذور بوده ام و ولی نقطه اولی اظهار خوشنودی از او فرموده  
 در حقش دعا نمودند و او از خدمت استیذان نموده مرخص شد  
 مؤلف گوید یکی از کسانی که در حبس ما کو و جهریق و تا آخر ایام  
 و هنگام شهادت همراه و همدم نقطه اولی بوده آقا سید حسین  
 کاتب است و او یکی از سادات محترم از اهل دارالعباده یزد  
 بوده که بکاتب وحی اورا ستوده و باین لقب وی را ذکر نموده اند  
 و او یکی از احرف حی است که در مقام خود مذکور خواهد شد  
 ولی این بنده نتوانست شرح تصدیق و مبادی حالات او را بدست  
 آورد و بداند که از چه زمان و بچه عنوان بانقطه بیان همراه شده



همین قدر اقوال و اعمال او در حبس ما کو و چهاربلق ، و پس از آن در تواریخ دیده میشود و از قدمای امر شنیده میشود لهذا امید است مصححین و مکملین این تاریخ از بعد این نکته را منظور فرموده بتکمیل و تصحیح آن بکوشند \* و همراهان دیگر آن حضرت در سفر بما کو و تبریز یکی ملا شیخ علی عظیم بود و دیگری سید حسن برادر آقا سید حسین کاتب و دیگر سید مرتضی ، و ملا محمد معلم نوری ولی سید حسین با یک نفر دیگر که بعضی سید مرتضی را اسم برده اند این دو نفر از هم سفر های رسمی و تحت محافظه بودند و باقی در عقب قافله بصورت فصل و در باطن بحضورش وصل بودند .

### توقیعات

کلمه "توقیع" در اسلام فقط استعمال میشده است در موضوع مرقومات و منشأ آتی که بامام و حجة عصر منسوب باشد \* و شیعیان عموماً سرکوز ذهنشان بوده که چون کلمه "توقیع" را بشنوند حمل بر آن نمایند که از خامه "ان موعود غایب کلماتی صادر شده و آن توقیعی است که اطاعت مضامین آن واجب است \* ولی این مسئله مجری بود از ابتدای عنوان غیبت تا هفتاد سال که نواب اربعه موجود بودند و آنها مرقوماتی را ابراز مینمودند بنام توقیع که این از طرف آن امام حی غایب است ولی بعد از نواب اربعه تنها اسمی از توقیع در متون کتب و صحف باقی ماند و کسی مدعی نشد که در جایی و مکانی امام موعود مشهود شده باشد و توقیعی از او صدور یافته باشد تا آنکه در ابتدای طلوع نقطه "اولی" این عنوان تجدید شد و هر چه از خامه ایشان صادر میشد بنام توقیع انتشار مییافت \* و چون اکثر مردم از فهم عبارت و مطلب برکنار و مطیع شهرت و اشتهارند - لهذا در بادی امر که اسم توقیع را می شنیدند شوری میگرفتند و هر يك آن را بطوری

تعمیر میگردند \* ولی چون برده برداشته شد مردم بدو قسمت شدند  
 اکثر بر آن رفتند که اصلاً این توفیعات را نباید خواند و نباید مطالعه  
 کرد زیرا اسباب ضلالت است چون دانسته ایم که این توفیعات از حجة  
 موعود یعنی آن مهدی هزار ساله نیست بلکه از جوانی بیست و پنج  
 ساله است \* پس ملاحظه آن هم حرام است \* بعضی دیگر این تصورات  
 را و هم صرف انگاشته گفتند هر کلام دلالت بر مقام متکلم دارد  
 و البته باید این توفیعات را بدقت تمام مطالعه کرد و حق و باطل را امتیاز  
 داد و چون این مقدمه دانسته شد اکنون معروض میدارد که توفیعاتی  
 بسیار در هر شهر و دیار از نقطه اولی صادر شده که پس از انقلابات  
 شدید از میان رفته و نمانده است الا قلیلی و از آنهم که مانده است  
 کمتری از آنها است که تصرف و تحریفی در آن بعمل نیامده باشد \*  
 اما هر چه صورت سفیریت و کتابیت را بخود گرفته غالباً محفوظ  
 مانده \* تنها کتاب بیان فارسی و عربی است که من دون اختلاف  
 معتبر است و از تصرف مصون مانده است و در همه جا موجود است \*  
 و بعضی دیگر از رسائل نیز مانند احسن القصص در تفسیر سوره  
 یوسف و تفسیر کوثر و أدله سبعة مصون مانده و نسخ صحیحه آن  
 یافت میشود بالجمله مراد اینست که حسب الممهول همواره از خامه  
 نقطه اولی توفیعی صادر میشد \* و از آنجمله قبل از سفر تبریز توفیعی  
 بنام حاج میرزا آقاسی صادر شد و در ماکو نیز توفیعات بسیار صادر  
 شده و سوئسائل غریبه هر کسیر رسیده \* منجمه چند توفیعی بتوسط  
 شیخ محمد ابدال که شاید در محل دیگر بندگش برسم ارسال فرودین  
 شد و چند نفر از علمای قزوین در مضامین آن اظهار حیرت مینمودند \*  
 از میان ایشان حاج ملا عبد الوهاب بزرك که شخصی فاضل و عالمی  
 کامل بود بعد از ملاحظه توفیعی و ملاقات با شیخ محمد ابدال  
 و آگاهی از چگونگی استدلال ایمان آورد و چند ان مشتعل شد

که بتبلیغ بستگان خود پرداخت \* و اخیراً دو پسر و هم مقبل شدند یکی میرزا محمد علی مجتهد بود که مرضیه خانم خواهر جناب طاهره را بحاله نکاح آورد و دیگری میرزا محمد هادی که در علم پایه را در اول بر سیده ولی در تقوی دایر مدارا بود و هر دو در قلعه طبرسی شهید شدند و مرضیه خانم صدمات ناگواری را از قتل شوهر و یتیمی اولاد تحمل نمود و نیز در ایام ما کو توقیع دیگر بنام حاج میرزا آقاسی صادر شده که ابتدای آن بخطبه فهریه است و ما بر حسب وعده چند فقره از عبارات این توقیع را مندرج میداریم تا هر کسی تواند که بطرز بیان و گفتار ایشان بر خوردار باشد .

( اما بعد ) فاعلم يا أيها الكافر بالله والمشرك بآياته والمعرض عن جنابه والمستكبر عن بابه \* ان الله عز وجل لا يعزب عن علمه شيء ولا يعجز في قدرته شيء \* وانه ما أمهلك في مقامك ولا أغفل عن حكمك في أعمالك لأنما يعجل من يخاف الموت وانه يسمع الصوت ويدرك النفوس وينزل الموت \* فاشهد باليقين ثم انظر بعين اليقين ثم لاحظ بحق اليقين في نفسك فان الله عز وجل قال ( والذين كفروا هم لحيطة بالكافرين ) فوالذي نفسي بيده ان غفلتك عن ذكرى وعصيانك في حكمي واعراضك عن طلعتي لك أشد من نار جهنم بل انها هي يظهر لنفسك في يوم القيامة \* وان الآن لو تعلم بعلم اليقين ( لترون الجحيم ثم لترونها عين اليقين ) فوالذي هو عليك وجودي قد تغيرت البلاد ومن عليها من حكمك وما الآن شيء في علم الله وهو معرض عنك ولا عنك فهلا مهلاك يا عدو الله وعدو أوليائه لو تعلم

ما اكتسبت يداك في أمرى لتفرالى قتل الاوتاد

وتجلس عريانا في الرماد وتشهق من حكم الایجاد

وتصنع لأهل القواد \* اما تعلم

ما فعلت يا مظهر الایلیس